

See discussions, stats, and author profiles for this publication at: <https://www.researchgate.net/publication/368397993>

(خپام، ساقی خردمندان (گر باده خوری، تو با خردمندان خور

Article · February 2023

CITATIONS

0

READS

188

1 author:



Tahereh Aladpoosh

Institute for Research in Fundamental Sciences (IPM)

5 PUBLICATIONS 17 CITATIONS

SEE PROFILE

خیام؛ ساقی خردمندان

گر باده خوری تو با خردمندان خور

طاهره آلاپوش*

پژوهشکده ریاضیات، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی (IPM)

حکیم خیام نیشابوری، ستاره تابناک آسمان علم و حکمت و ادب ایران‌زمین، به واسطه آثار علمی و حکمی و رباعیات دلربا و روح‌افزایی که از خود بر جای گذاشت نام خود را برای همیشه در تاریخ جاودان کرد. در بیان حکمت و دانش و شعر خیام ادبا و حکما و عرفا بسیار پرداخته‌اند، اما ریاضیون سخن نگفته‌اند یا دست‌کم بسیار کم سخن گفته‌اند، تا جاییکه ذهن ریاضی‌ورزیده و خردمند خیام تحت الشعاع اندیشه‌های مستانه و خوش‌باشانه او قرار گرفته‌است. آن شادمانگی که خیام از آن سخن می‌گوید، نه از سر احساس و هیجان، که از سر عقل و تأمل است. چراکه تعقل و تغزل در کنار هم حیات‌بخش است و این خیام است که شور و شغف به اندیشه می‌بخشد. اگرچه که همگان را از میکده خیام حکیم سهمی است، لیکن بیشترین بهره از آن خردمندان است. به راستی خردمندان طربناک میراث‌داران حقیقی خیام اند؛ چه از نگاه آنان خیام ساقی میخانه حکمت است، ساقی‌ای که باده خوشی و طرب را در جام‌های اندیشه و حکمت پیشکش می‌کند. باید یک ریاضی‌کار باشی، با طبعی سرخوشانه و قریحه‌ای شاعرانه، تا بتوانی طعم باده ناب حکیم را عمیقاً درک کنی. یک دست جام طرب و یک دست جعد خرد می‌تواند سرخوشانه‌ای اندیشناک چونان ضیافت خیام را آرزو کند؛ هر یک از این دو دست نباشد آرزو محال می‌شود. بعد از مدت‌ها که در بوستان خیام مستغرق شده بودم، به قول شیخ اجل به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم دامنی پرکنم هدیه دوستان را، اما شگفتا که چون برسدیم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!

tahere.alad@ipm.ir*

فهرست مطالب

۳	۱	سرسخن
۵	۲	عالم کثیرالوجوه: آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
۷	۱.۲	خیام ریاضیدان
۸	۱.۱.۲	جبر و مقابله
۱۲	۲.۱.۲	اصل پنجم اقلیدس
۱۵	۳.۱.۲	اعداد حقیقی
۱۵	۴.۱.۲	مثلث پاسکال و دوجمله‌ای نیوتون
۱۷	۲.۲	خیام فیلسوف
۱۹	۳	خیام رباعی‌سرا
۲۱	۱.۳	پیراستن رباعیات
۲۴	۲.۳	فیتزجرالد
۲۶	۳.۳	درونمایه رباعیات
۲۸	۱.۳.۳	تأملات فلسفی: در پرده اسرار کسی را ره نیست
۳۱	۲.۳.۳	ناپایداری دنیا و کوتاهی عمر: کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه‌فروش؟
۳۳	۳.۳.۳	دم غنیمت‌شماری: دریاب دمی که باطرب می‌گذرد
۳۴	۴.۳.۳	شادمانگی و خوش‌باشی: خرم بزی و جهان به شادی گذران
۳۷	۴.۳	چرا رباعیات را آشکار نکرد؟
۴۰	۵.۳	مکتب خیام
۴۲	۴	هر کسی از ظن خود شد یار وی
۴۳	۱.۴	خیام در نگاه منتقدان معاصر
۴۷	۲.۴	خیام در آئینه تاریخ
۵۰	۳.۴	سیمای راستین خیام
۵۱	۵	جرعه پایانی: من بی می ناب زیستن نتوانم

۱ سرسخن

خیام از ستارگان طراز اول آسمان علم و ادب ایران زمین است که در مظاهر علمی، حکمی و ادبی متجلی شد، و در هریک چنان مقام و منزلتی یافت که آوازه‌اش غلغله در گنبد افلاک انداخت. به گواه صاحب نظران و شهادت مورخان، خیام در تمامی معارف عصر خود بسیار غور کرده؛ در فلسفه بارزترین و نام‌آورترین چهره این مکتب بوده، در حکمت تالی ابن سینا لقب گرفته، در تاریخ و فقه و لغت عالم بوده، در ریاضیات سرآمد اقران دوران خود گردیده، در ادبیات بانگ رباعیات دل‌انگیز او در شرق و غرب عالم چنان طنین‌انداز شده که او را پُرآوازه‌ترین شاعر فارسی‌زبان و در شمار پرمخاطب‌ترین شاعران جهان خوانده‌اند. در باب هیچ‌یک از مفاخر ایران زمین به اندازه خیام در جهان کتاب و مقاله نگاشته نشده‌است، شاید ده‌ها میلیون بلکه صدها میلیون اثر به زبان‌های مختلف دنیا تألیف شده‌است.

دانشمند نامدار حکیم «غیاث‌الدین ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری»، معروف به «حکیم خیام»، عالم کثیرالوجوه و شاعر بلندآوازه سده پنجم و اوایل سده ششم هجری است. وی در نیشابور دیده به جهان گشود و همانجا نیز رخت از این کهنه‌رباط عالم برپست. نام نیشابور به میان آمد؛ عجب شهری! شهر کوچه‌باغ‌ها، شهر ذوق و صفا. هرچند که فیروزه نیشابور شهرت جهانی دارد، ولی چه گوهری قیمتی‌تر از خیام؟ این نیشابور چه خوشبخت شهری است که اگرچه به گواه تاریخ، یورش مغولان و کشتارها و ویرانی‌ها را از سر گذرانده، اما چه بزرگ‌مردانی را که در دامان خود پرورانده‌است: غیاث‌الدین عمر خیام نیشابوری و فریدالدین محمد عطار نیشابوری، یکی فیلسوف شاعر و دیگری عارف شاعر. هر دو سیاح‌اند لیکن از دو مسیر؛ عطار هفت شهر عشق را گشت و خیام در هفتصد وادی اندیشه غور کرد، و البته هر دو رباعی‌سرا (هنری بهتر از این؟!).

خیام از نوادر و نوابغ عالم بشری است؛ کسی که در زمان حیاتش به عنوان شاعر و رباعی‌سرا مطرح نبود، اما مقام دانش و حکمتش آن‌چنان رفیع بود که مورد احترام همگان بود. کسی که از اعتبار اجتماعی بالا و نفوذ کلامی شگرف برخوردار است، نزد سلاطین سلجوقی معزز و محترم است و مورد حمایت خواجه نظام‌الملک وزیر علم‌دوست دربار سلجوقی است، در مسائل مختلف دینی-فلسفی-اجتماعی مرجعیت دارد و مورد مشورت صاحب نظران است. کسی که صاحب طرفه میخانه‌ای است که نه شراب انگوری که شراب حکمت می‌پروراند، که نه تنها عقل را زائل نمی‌کند بل آن را پُرمايه می‌سازد. کسی که رباعیاتش جهان و جهانیان را به شور و طرب فرا خوانده و نوای حکمتش عالمیان را به شگفتی و حیرت وا داشته. آری! این میخانه از آن حکیمی است؛ او که به قول اخوان ثالث اَبَرند همه آفاق است، هوش جاوید قرون است؛ او

که به قول دکتر الهی قمشه‌ای رسته از خودپرستی و فارغ از غم نیستی و هستی است، دُرْدانه علم و حکمت است، خورشیدگونه مردی است که خوشترین چکامه قرن‌ها را سرود؛ او که به قول دکتر دینانی یک متفکر دردمند است، و نه تنها ملحد نیست بلکه یک موحد تمام‌عیار است؛ او که به گفته هم‌عصرانش حجت‌الحق و تالی ابن سیناست؛ او که به گواه جورج سارتن، پدر تاریخ علم، بزرگ‌ترین ریاضیدان عصر خود و حتی بزرگ‌ترین ریاضیدان دوران نهضت اسلامی است؛ او که به قول برتراند راسل تنها ریاضیدان بلندآوازه‌ای در دنیاست که شاعر هم هست^۱؛ او که به گفته ما امروزی‌ها حکیم رند ریاضیدان است؛ او که در رباعی‌سرای گوی سبقت را از بزرگان شعر فارسی ربوده است؛ او که اشعارش نه تنها اندوه آدمی بل جمله غم‌های جهان را به طربخانه بدل می‌کند، غصه دیروز و هراس فردا را از دل می‌شوید و آفریننده شادی است.

قدر مسلم آن است که شاعری اصلاً پیشه خیام نبوده و در زمان حیاتش در درجه والایی از علم و حکمت بوده و مردم هم‌عصرش او را حکیم و دانشمندی طراز اول می‌شمردند. با همه این‌ها بیشترین شهرت خیام در جهان، و حتی در ایران، به سبب رباعیات اوست. خیام پُرآوازه‌ترین شاعر فارسی‌زبان و یکی از بزرگ‌ترین و پرخواننده‌ترین شعرای جهان است. برخی او را، از نظر میزان مقبولیت جهانی، هم‌ردیف چهار شاعر بزرگ جهان هومر-دانته-شکسپیر-گوته دانسته‌اند [۱۱]. آنچه موجب مقبولیت خاص و عام رباعیات شده، نه تنها معانی عمیق و دلکش آن است بلکه شیوایی و زیبایی بیان را نیز با خود همراه دارد، از اینروست که رباعیات از پس هزار سال هنوز این‌چنین با روح و دلپذیر برجای مانده است [۳۲]. ذوق و طبع شاعرانه همراه با نگاه فلسفی و ژرف‌اندیش خیام یک‌جا در رباعیات متجلی می‌شود. اگرچه فضای اشعار لطیف است اما سراسر تأمل برانگیز است، لحظه‌ای اندیشه را آزاد نمی‌گذارد. خیام در میان سخن‌سرایان یک وجود استثنایی است، زیرا در وجه دیگر فیلسوف و ریاضیدانی نام‌آور است که ذهن علمی او زبازد خاص و عام است [۲]. رباعیات خیام شاکله منطقی و حکیمانه دارد و غلبه معنی بر لفظ در آن آشکارا نمایان است، مضاف بر اینکه بار خردگرایی آن به طور قابل توجهی از بار عاطفی آن سنگین‌تر است و صور خیال در آن کمتر مشهود است. خیام متفکری است اندیشناک، اما نومید و فسرده نیست؛ پیامش زندگی‌آفرین است، شور و نشاط به زندگی می‌بخشد نه حزن و فسردگی.

آنچه امروزه از رسالات علمی تا رباعیات، از مکتوبات و مقولات، به عنوان میراث خیام به ما رسیده‌وی را به منزله فیلسوفی خوش‌باش می‌نمایاند؛ حکیمی است که اندیشه‌های فلسفی، حکمی، دم‌غنیمت‌شماری، خوش‌باشانه و رندانه او شهره آفاق است. خیام در رباعیات حکیمی است که هر چیز در این جهان هستی

^۱البته که معدود ریاضیدانان ایرانی همچون خواجه نصیرالدین طوسی بودند که گهگاه شعری هم می‌سرودند اما هیچ‌یک در شاعری نامدار نبودند، الا حکیم خیام نیشابوری.

برای او نشانه‌ای است، که گاه او را متنبه، گاه متذکر و گاه متفکر می‌سازد. مادامیکه به زیبایی‌های دل‌انگیز طبیعت نظر می‌کند، از غور در افکار و اندیشه غافل نیست. از کاخ و کوزه تا گل و سبزه و آسمان و افلاک، همه و همه او را به عالم اندیشه می‌برد، و چه خوش است مستی آن هم در عالم اندیشه؛ که حریفان ز مثل و من ز تأمل مستم. حال که زندگی بی‌ثبات است و دنیا و نعمت‌های آن ناپایدار، چاره را در دم غنیمت‌شماری می‌جوید، اینکه آدمی بر لحظه کنونی متمرکز شود و بهره خود را تمام و کمال از آن ببرد، بی‌آنکه ذهن را لحظه‌ای به گذشته سپارد و لحظه‌ای به آینده پرواز دهد؛ این است راز بهره‌وری کامل از زندگی که شادی و طرب به همراه می‌آورد. شادمانگی خیام نه از سر احساس و هیجان، که از سر عقل و تأمل است. گویی تعقل و تغزل در کنار هم حیات‌بخش است و این خیام است که شور و شغف به اندیشه می‌بخشد. خیام حکیمی است که به خردورزی و طربناکی دعوت می‌کند؛ طربی فوق عقل نه طربی دون عقل، که مست لایعقل را با عیش و سرور افضل حکیمان چه کار؟! اگرچه که همگان را از میکده خیام حکیم سهمی است، لیکن بیشترین بهره از آن خردمندان است. به راستی خردمندان طربناک میراث‌داران حقیقی خیام اند، چه از نگاه آنان خیام ساقی میخانه حکمت است، ساقی‌ای که باده خوشی و طرب را در جام‌های اندیشه و حکمت پیشکش می‌کند؛ از اینروست که او ساقی خردمندان است.

۲ عالم کثیرالوجوه: آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

اگرچه خیام شهرت جهانی خود را وامدار رباعیات جنجال‌برانگیزش است، اما سیمای خیام در آینه تاریخ تنها شاعر نیست، حکیم است، ادیب است، ریاضیدان است، منجم است، و به قول قدما همه‌چیزدان است؛ از قرآن و الهیات و منقولات گرفته تا فلسفه و ریاضیات و معقولات. در فلسفه، پیرو مکتب خردگرا و ضد کلامی ارسطو بود، تا جاییکه برخی او را تالی ابن سینا لقب دادند، جز به خرد و استدلال سخن نمی‌گفت، حکیمی که به گواه خود «عقل فضول پیشه‌اش» مجال نیافت تا دمی در خواب رود. در نجوم، متصدی رصدخانه اصفهان بود و با همکاری جمعی از منجمان به اصلاح گاه‌شمار پرداخت و تقویمی تنظیم کرد موسوم به تقویم جلالی، تقویمی که از لحاظ دقت بسی بالاتر از تقویم میلادی است، در واقع میزان خطای آن کمتر از یک روز در ۵۰۰۰ سال است [۳۳]. در ریاضیات یافته‌هایش عقل و هوش را خیره می‌کند: در جبر به حل هندسی معادلات درجه سوم و رده‌بندی آن‌ها پرداخت، در هندسه تلاش‌هایش برای اثبات اصل پنجم اقلیدس سرآغازی بر ظهور هندسه‌های نااقلیدسی بود، مفهوم عدد حقیقی به عنوان کمی پیوسته را بسط می‌دهد، یافته‌هایش در حساب به چندجمله‌ای خیام-نیوتون و مثلث خیام-پاسکال موسوم است؛

چنانکه برخی او را چهار قرن جلوتر از هم‌عصرانش دانستند [۲۷]، بدین جهت که دستاوردهای او در جبر به عصر دکارت و پاسکال و نیوتون نزدیک است.^۲ جایگاه خیّام در ریاضیات بسی والاست، و شاید بتوان گفت بزرگ‌ترین ریاضیدان عصر خود و حتی بالاتر از آن بزرگ‌ترین ریاضیدان دوران نهضت اسلامی است؛ تا جاییکه نیمهٔ دوم قرن یازدهم میلادی «عصر خیّام» نام گرفته‌است [۳۵].

گسترده‌ی دانش خیّام شگفت‌انگیز است، او حتی در موسیقی هم صاحب رساله است، در رسالهٔ «شرح المشکل من کتاب الموسیقی» به ریاضیات موسیقی پرداخته^۳. گفتنی است که حکمای قدیم فنّ موسیقی را یکی از شعب چهارگانهٔ اصول علم ریاضی یعنی حساب، هندسه، هیئت و موسیقی می‌شمردند^۴، از آن جهت که در موسیقی به دلیل تناسب نغمه‌ها و آوازاها با یکدیگر و کمیّت زمان و حرکات و سکناات مابین آن‌ها از نسبت و تناسب سخن به میان می‌رود [۲۸]. عجیب‌تر آنکه رساله‌ای برای تعیین عیار آلیاژها هم دارد: «میزان الحکم» یا «میزان الحکمة». روایت‌هایی هم در باب فیزیک و هواشناسی و غیره منقول است. اینجاست که به قول شهریار باید گفت «دگران خوشگل یک عضو و تو سر تا پا خوب، آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری».

اگرچه آثار برجای مانده از خیّام از حیث کمیّت چندان نیست اما از حیث کیفیت بس گرانبهاست، چنانچه خود حکیم در مقدمهٔ رسالهٔ در علم کلیّات می‌گوید: «تا اهل علم و حکمت انصاف بدهند که این مختصر مفیدتر از مجلّدات است» [۳۱]. ما ایرانیان باید به دلیل داشتن چنین حکیم سخن‌سرای بی‌خود ببالیم که مایهٔ سرفرازی جاودانی ماست، البتّه که صرفاً به خود بالیدن سودی ندارد تا آن زمان که بی‌خبر از اندیشه‌های بلند و خجستهٔ او باشیم.

دیرینه‌ترین اسناد معتبر که در آن‌ها از خیّام سخن گفته شده و غالباً هم‌عصر او یا در فاصله‌ای حدود صد سال پس از وفات او نگاشته شدند عبارتند از^۵: «میزان الحکمة» اثر عبدالرحمان خازنی به سال ۵۱۵ هـ.ق.، «الرسالة الزاجرة للصغار عن معارضة الکبار» اثر محمود بن عمر زمخشری به سال ۵۱۶ هـ.ق.،

^۲البته نگارنده چندان با این نظر موافق نیست؛ وانگهی نقل همهٔ اظهارنظرها ولو مخالف شرط انصاف در ارجاعات تاریخی است.

^۳شادروان همایی در سال ۱۳۴۶ برای نخستین بار متن عربی رسالهٔ موسیقی خیّام را، بر اساس نسخهٔ موجود در ترکیه، در اثر ارزشمند خود «خیّامی‌نامه» به چاپ رساند [۲۸]. همایی متذکر می‌شود که احتمالاً رسالهٔ مزبور باید بخشی از کتابی بزرگ‌تر باشد که متأسفانه اطلاعی از آن در دست نیست.

^۴شایان ذکر است که فنون دیگر از قبیل جبر و مقابله، مناظر و مرایا، نجوم و امثال آن در تقسیم‌بندی علوم نزد قُدماء از فروع علم ریاضی محسوب می‌شده‌است.

^۵نقل از مقالهٔ مینورسکی در دایرةالمعارف اسلام از مرجع [۱۰]، همچنین مرجع [۲۳].

«چهار مقاله» اثر نظامی عروضی به سال ۵۵۱ ه.ق.، «تتمه صوان الحکمة» اثر ظهیرالدین ابوالحسن علی بیهقی (معروف به ابن فندُق) به سال ۵۶۵ ه.ق.، «خریده القصر و جریده العصر» اثر عمادالدین کاتب اصفهانی به سال ۵۷۲ ه.ق.، «منشآت خاقانی» اثر افضل‌الدین بدیل بن علی خاقانی شروانی به قرن ششم ه.ق.، «رساله التنبیه» اثر امام فخر رازی پیش از سال ۶۰۶ ه.ق.، «نزهة الارواح فی تاریخ الحکما» اثر شمس‌الدین محمد شهرزوری حدود سالهای ۵۹۰ تا ۶۱۰ ه.ق.، «مرصاد العباد» اثر نجم‌الدین رازی (معروف به نجم دایه) به سال ۶۲۰ ه.ق.، «تاریخ الحکماء» اثر جمال‌الدین ابوالحسن علی قفطی حدود سال ۶۳۰ ه.ق.، «تاریخ جهانگشای» اثر عطا ملک جوینی حدود سال ۶۵۰ ه.ق. و «نزهة المجالس» اثر جمال خلیل شروانی حدود سال ۶۵۵ هجری قمری. تمامی این آثار به شخصیت کم‌نظیر علمی و جایگاه معنوی خیّام اشاره کرده و در باب دانش و فضائل او سخن رانده‌اند، به جز مرصاد العباد رازی و تاریخ الحکمای قفطی، که در بخش‌هایی به خیّام فیلسوف خرده گرفته‌اند و رباعیات او را مورد نقد قرار داده‌اند (سخنان نقدآمیز رازی و قفطی را در جای خود (بخش ۱۰۴) به طور مبسوط شرح خواهیم داد). شایان توجه این‌که حتی اینان که بر خیّام خرده گرفته‌اند نیز به فضل و دانش وی معترفند، فی‌المثل قفطی در تاریخ الحکماء در وصف خیّام چنین می‌گوید: «امام خراسان و علامه دوران، بر دانش یونانیان مسلط و معتقد است در سیاست مدنی باید از آن پیروی کرد. خدانشناسی را در اجتناب از شهوات جسمی که طبعاً مستلزم تزکیه نفس خواهد بود توصیه می‌کند ... او در علم نجوم و حکمت بی‌مانند است ...» [۱۲]. نظامی عروضی در فقره‌ای از کتاب چهار مقاله، که حدود سی سال پس از وفات خیّام نوشته شده، می‌گوید [۲۵]:

از حجة‌الحق، عمر خیّام، شنیدم که گفت: «گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان می‌کند». دانستم که چون او بی‌گراف نگوید. چون سال ۵۳۰ هجری قمری به نیشابور رسیدم آن بزرگ روی در نقاب خاک کشیده ... به زیارت او رفتم. چون خاک او دیدم چندان برگ شکوفه ریخته بود که خاک او در زیر گل پنهان شده بود. مرا یاد آمد آن سخن که از او شنیده بودم؛ گریه بر من افتاد که در بسیط عالم و اقطار ربع مسکون او را هیچ نظیری نمی‌دیدم.

۱.۲ خیّام ریاضیدان

نیمه دوم قرن یازدهم میلادی «عصر خیّام» نام گرفته‌است. جورج سارتن، پدر تاریخ علم، در کتاب ارزشمند مقدمه‌ای بر تاریخ علم هر دوره پنجاه ساله از تاریخ را به نام بزرگ‌ترین دانشمند آن دوران نامگذاری

کرده‌است، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم میلادی را به افتخار حکیم عمر خیّام «عصر خیّام» نامیده‌است [۳۵]. از نظر سارتن رسالهٔ جبر و مقابلهٔ خیّام یکی از برجسته‌ترین آثار قرون وسطایی و احتمالاً برجسته‌ترین آن‌ها در علم ریاضیات است [۳۵]. به گفتهٔ دکتر هشترودی، در مقام مقایسهٔ خیّام و خوارزمی و ابوریحان و غیاث‌الدین جمشید کاشانی، که هریک ستارگان طراز اول ریاضیات اسلامی اند، خیّام قافله‌سالار این جمع است [۲۷].

خیّام در پیشگفتار رسالهٔ اقلیدس می‌گوید: «این جزو از حکمت که آن را علوم ریاضی می‌نامند آسان‌ترین اجزاء حکمت است هم در ادراک تصوّری و هم در تصدیق. اما آن رشته که مربوط به عدد و حساب باشد خود واضح و آشکار است، اما بخش هندسه نیز بر کسانی که دارای فطرت سلیم و رأی راست و جودت حدس باشند پنهان نباشد. و فایدهٔ علوم ریاضی این است که موجب ورزیدگی ذهن و تند کردن خاطر گردد و نیز نفس را عادت دهد تا از قبول اموری که مقرون به دلیل و برهان نباشد اجتناب کند؛ و سبب این امر همانا سهولت براهین و نزدیک بودن مآخذ آن به ذهن و معاونت تخیل است با تعقل و قلت مخالفت و هم با عقل» [۲۸].

آثار ریاضی خیّام عبارتند از:

- رسالهٔ فی البراهین علی المسائل الجبر و المقابله (معروف به رسالهٔ جبر و مقابلهٔ خیّام)؛
- رسالهٔ شرح ما أشکل من مصادرات کتاب اقلیدس (معروف به رسالهٔ اقلیدس خیّام)؛
- رسالهٔ مشکلات الحساب (معروف به رسالهٔ حساب خیّام)؛
- رساله در صحّت طرق هندی برای استخراج جذر و کعب؛
- رساله در تحلیل یک مسأله.

۱.۱.۲ جبر و مقابله

«رسالهٔ فی البراهین علی المسائل الجبر و المقابله»، معروف به رسالهٔ جبر و مقابلهٔ خیّام، را فرانس وُپکه^۶، ریاضیدان و پژوهشگر تاریخ علم، نخستین بار در سال ۱۸۵۱ میلادی همراه با ترجمهٔ فرانسه و شرحی بر

Franz Woepcke^۶ وُپکه سال‌های زیادی از عمر خود را به تحقیق در ریاضیات اسلامی گذراند. او نخستین کسی است که به دستاوردهای ریاضیدانانی همچون ابوالوفای بوزجانی و ابوبکر کرجی پرداخت، به خصوص دستاوردهای کرجی، غیاث‌الدین جمشید کاشانی و خیّام به واسطهٔ تحقیقات او شناخته شده‌اند. بسی جای تعجب از ما ایرانیان است، گویی در طول تاریخ صرفاً

آن منتشر کرد. پس از آن ترجمه‌های متعددی به زبان‌های مختلف دنیا منتشر شد. ترجمه فارسی را اول‌بار دکتر غلامحسین مصاحب ذیل عنوان «جبر و مقابله خیام» در سال ۱۳۱۷ انجام داد [۲۱]، و سپس برای دوم‌بار در کار پیشین خود تجدید نظر کرد و کتابی تحت عنوان «حکیم عمر خیام به عنوان عالم جبر» را در سال ۱۳۳۹ به چاپ رساند [۲۰]. کارهای دکتر مصاحب پیرامون رساله جبر و مقابله خیام، هنوز هم یکی از معتبرترین مراجع برای شناسایی خیام ریاضیدان است.

در رساله جبر و مقابله، خیام به حل معادلات درجه سوم به روش هندسی و با استفاده از مقاطع مخروطی پرداخت. خیام جواب‌های معادلات را از تقاطع مقاطع مخروطی به دست می‌آورد، فی‌الواقع درستی جواب‌های معادلات جبری را به کمک هندسه مبرهن می‌سازد [۵]. معادلات درجه اول تا سوم را رده‌بندی می‌کند. برای معادلات درجه دوم هم از روش هندسی و هم از روش عددی استفاده می‌کند، ولی برای معادلات درجه سوم تنها روش هندسی را به کار می‌برد. به گفته جورج سارتن، خیام نخستین کسی است که به تحقیق منظم در معادلات درجات یک و دو و سه پرداخت، و طبقه‌بندی تحسین‌برانگیزی از این معادلات ارائه کرد [۳۵]. شایان ذکر است که تناظر مسائل جبری با اشکال هندسی و التفات به روابط هندسه و جبر در آثار یونانی‌ها دیده می‌شد و ریاضیدانان اسلامی کارهای آنان را تکمیل نمودند، فی‌المثل خیام معادلات درجه سوم را با ترسیم هندسی حل کرد و براهینی که در رساله جبر و مقابله به کار می‌بندد مبتنی بر یافته‌های یونانیان است [۲۱]. کارهای جبری خیام، به گواه خود او، مبتنی بر کتاب‌های اصول اقلیدس و مخروطات آپولونیوس است. خیام به صراحت می‌گوید «کسی که تسلطی بر کتب اصول اقلیدس و مخروطات آپولونیوس ندارد از فهم رساله جبر ما عاجز است، و من در این رساله جز بدین کتب توسل نجسته‌ام» [۲۰]. بی شک خیام در زمره شارحان و مروّجان ریاضی یونانیان در جهان اسلام قرار می‌گیرد. لذا با احترام به نظر میهن‌پرستانی که خیام را واضع هندسه تحلیلی قلمداد می‌کنند، باید گفت که یک گذری بر تاریخ ریاضیات به وضوح نادرستی چنین ادعایی را روشن می‌سازد، در عین حال این واقعیت تاریخی را نیز مسلم می‌دارد که خیام از پیشگامان هندسه تحلیلی بوده‌است.

در دوران طلایی تمدن اسلامی، هنگامیکه علوم یونانیان به عالم اسلام انتقال یافت، مسأله معروف ارشمیدس، که خواستار تقسیم کره به گونه‌ای است که نسبت حجم‌های دو قطعه حاصل برابر با مقدار

تماشاگرانی بودیم تا نجات‌دهندگانی بیابند و مفاخر ما را برایمان کشف کنند، و در عوض ما هم آن‌ها را ستایش کنیم و از داشتن چنین مفاخری به خود ببالیم! نجات‌دهندگانی همچون فیتزجرالد انگلیسی یا همچون ویکتور فرانسونی-آلمانی. نمی‌دانم این ناشی از روحیه راحت‌طلبی ماست یا روحیه بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی به خود، الله اعلم؛ هرچه هست عجیب دردی است که بدان خو گرفته‌ایم و دریغا که به قول عبید زاکانی «از حد گذشت درد و به درمان نمی‌رسیم!».

مفروضی باشد، مورد مطالعه قرار گرفت. ماهانی، ریاضیدان برجسته ایرانی قرن چهارم هجری، برای نخستین بار این مسأله هندسی را به یک معادله جبری درجه سوم صورت‌بندی کرد. هرچند که او موفق به حلّ معادله مذکور نشد اما گامی بزرگ در پیشرفت آن برداشت. پس از او ابوجعفر خازن، ریاضیدان ایرانی هم‌عصر ماهانی، توانست معادله ماهانی را به کمک مقاطع مخروطی حل کند، و از این پس بود که مبحث نوین معادلات درجه سوم گشوده شد و ریاضیدانان اسلامی متعددی را به خود معطوف کرد [۵]. از جمله ریاضیدانان اسلامی که بدین مقوله پرداختند می‌توان به ابونصر بن عراق، ابوسهل کوهی، ابوالوفاء بوزجانی و ابوحامد صغانی اشاره کرد. با این وجود، هر یک از ریاضیدانان صرفاً به معادله درجه سوم به‌خصوصی که برخاسته از یک مسأله هندسی یا حسابی مفروضی بود پرداختند، تا اینکه خیّام همه معادلات درجه سوم را در نظر گرفت، نه صرفاً چند حالت خاص را، و به مطالعه منظم هر یک از حالات ممکن و بحث در جواب‌های آن پرداخت.

خیّام چنین می‌گوید: «فنّ جبر و مقابله یکی از مباحث ریاضی است که برای استخراج مجهولات عددی و هندسی وضع شده‌است. و در این فن اصنافی (از معادلات) هست که در حلّ آن‌ها یک رشته مقدمات بسیار دشوار محتاج‌الیه می‌باشد، و به این جهت، اغلب کسانی که به این اصناف پرداخته‌اند در حلّ آن‌ها وامانده‌اند. (توضیح آنکه) از پیشینیان سخنی در این باب به ما نرسیده‌است، شاید در حلّ این اصناف جستجو و مطالعه کرده‌اند، ولی چیزی درنیافته‌اند، یا در تحقیقات خود نیازمند به امعان نظر در آن‌ها نشده‌اند، و یا بالاخره، شاید آثارشان در این باب به زبان ما ترجمه نشده‌است. و اما از متأخرین، یکی از ایشان، به نام ماهانی، در صدد تحلیل جبری مقدمه‌ای برآمد که ارشمیدس در شکل چهارم از مقاله هشتم کتاب خود موسوم به کره و استوانه به کار برده‌است، و این امر منجر شد به معادله‌ای بین کعب‌ها و مال‌ها و اعداد، و وی، بعد از تفکر زیاد، از حلّ آن عاجز ماند، و لهذا حکم به امتناع آن کرد. بعد ابوجعفر خازن پیدا شد، و آن را به وسیله قطوع مخروطی حل نمود. سپس، بعد از وی، جماعتی از علمای هندسه به (حلّ) عده‌ای از اصناف (معادلات) جبر محتاج شدند، و بعضی از آنان برخی از آن‌ها را حل کردند، ولی هیچ‌یک را در برشمردن اصناف معادلات و معین کردن انواع هر صنف و برهان حلّ آن‌ها مطلب معتبری نیست مگر در مورد دو صنف ... و من همواره سخت اشتیاق به تحقیق استدلالی این اصناف و جدا کردن حالات ممکن و ممتنع هر صنف داشتم، چون می‌دانستم که این امر در حلّ مسائل دشوار شدیداً مورد احتیاج است ... جماعتی از فضلاء عراق، از جمله ابوسهل کوهی، پس از کوشش بسیار از حلّش عاجز شدند.» [۲۰].

گفتنی است که رساله جبر خیّام فصلی دارد با عنوان نقد کارهای ابوالجود؛ به زعم خیّام ابوالجود، که وی را با عنوان هندسه‌دان فاضل یاد می‌کند، اکثر معادلات را به وسیله قطوع مخروطی حل کرده، ولی در این راه

به خطا رفته است [۲۰]. پس قبل از خیام تعدادی از ریاضیدانان به حالات خاصی از معادلات درجه سوم برخورد کرده بودند، ولی به قول دکتر مصاحب این برخورد تصادفی آنان با بحث منظم خیام که به تمامی حالات معادله درجه سوم می‌پردازد به کلی متفاوت می‌باشد، و همین کار اوست که نمایانگر فکر منظم علمی خیام ریاضیدان است [۲۱].

خیام همه معادلات درجه سوم را به ۱۳ نوع رده‌بندی می‌کند (معادلاتی که دارای ریشه‌های مثبت نیستند مورد توجه خیام قرار نگرفته‌اند). وی پس از حل هر یک از انواع معادله، در تعداد جواب‌ها یعنی در تعداد نقاط اشتراک مقاطع مخروطی، بحث می‌کند. مسأله معروف ارشمیدس ریاضیدانان اسلامی را به حل معادلات درجه سوم سوق داد؛ اگرچه که هیچ‌یک نتوانستند به یک نظریه کلی از این معادلات برسند. باری ریاضیدانی که نائل به انجام این مهم شد کسی نبود جز حکیم خیام؛ همانا کلی‌نگری خیام حاصل ذهن چندجانبه این ریاضیدان عالیقدر بود [۵]. نکته جالب توجه آن است که خیام در آثار خود، به ویژه رسائل جبری، تصریحاً یا تلویحاً، مسائل جزئی را چندان اهمیتی نمی‌دهد و به دنبال احکام کلی است، و در عین حال از بحث در مسأله غافل نمی‌شود [۲۰].

خیام جبر را علم استخراج مجهولات عددی و هندسی می‌شمارد، او بین عدد و کم متصل (یا مقدار هندسی مثل طول و سطح) تفاوتی فاحش قائل است. معادلات را بر حسب اینکه موضوع آن‌ها عدد یا مقدار باشد متفاوت می‌انگارد و برای هر معادله از دو جهت حل لازم می‌داند: یکی وقتی مجهول عدد باشد و دیگری زمانی که مجهول مقداری هندسی (طول، سطح یا حجم) باشد [۲۰]. او هر دو را لازم می‌داند و هیچ‌گاه یکی را جانشین دیگری به حساب نمی‌آورد، اگرچه در رویارویی با معادلات درجه سوم صرفاً راه حل هندسی ارائه می‌دهد اما می‌گوید که راه حل عددی آن نیز باید کشف شود و شاید آیندگان بدان دست یابند. خیام اهمیتی براهین هندسی را اینگونه تأکید می‌کند: «تا براهین هندسی فهمیده نشود فن جبر جنبه علمی نخواهد داشت» [۲۰]. وی در رساله در تحلیل یک مسأله می‌گوید: «آنکه گمان کرده‌است که جبر حيله‌ای در استخراج اعداد مجهول است امر نامعقولی را گمان برده‌است، و نباید به اینکه جبر و هندسه در ظاهر مختلف‌اند توجه کرد، بلکه جبر و مقابله اموری است هندسی» [۲۰].

و پیکه نقش دانشمندان دوره اسلامی در بسط جبر و تا حدی ماهیت جبر هندسی یونانیان را چنین بیان می‌کند: «اگرچه یونانیان بعضی مسائل هندسی را حل کرده‌اند که اگر آن‌ها را به صورت جبری درآوریم به معادلات درجه سوم می‌رسیم، ولی قول و گمان کسانی که می‌پندارند یونانیان معادلاتی از درجه سوم حل کرده‌اند دور از صواب است، چه حل هندسی مسأله‌ای از این قبیل با تشخیص اینکه حل آن به معادله درجه سوم باز می‌گردد تفاوت بسیار دارد؛ و برشمردن منظم جملگی معادلات درجه سوم و ساختن جواب یک

یک آن‌ها و بحث در حالات خاصّ هریک، که در آثار دانشمندان اسلامی و خاصّه در جبر خیّام آمده‌است، در آثار یونانیان بی‌سابقه می‌باشد ... دانشمندان اسلامی اوّل دفعه علم جبر را در هندسه به کار برده‌اند و بالعکس، و بدین ترتیب، بنیان رابطه جبر و هندسه را نهاده‌اند که بعدها از منابع مهم بسط ریاضیات بوده است» [۲۰].

۲.۱.۲ اصل پنجم اقلیدس

یکی از رساله‌های مسلمّ خیّام در ریاضیات «رسالة شرح ما أشکل من مصادرات کتاب اقلیدس»، معروف به رسالة اقلیدس خیّام، است. از معنای مصادره به راحتی نگذریم؛ نقل است از استاد جلال‌الدین همایی که: «گاهی مجموع مقدمات که در فواتح علوم و مقالات ذکر می‌شود اعمّ از مبادی تصوّری یا تصدیقی؛ و گاهی خصوص مبادی تصدیقیّه شامل هر دو قسم اصول موضوعه و علوم متعارفه؛ و گاهی تنها قسمت اصول موضوعه؛ و گاهی فقط آن دسته از مبادی تصدیقیّه مسلمّه را که مورد شکّ و استنکار باشد و عجالتاً باید آن را بپذیرند تا در محلّ خود اثبات و تبیین شود؛ در عرف علمای منطق و ریاضی و دیگر فنون عقلی به اصطلاح مصادره و مصادرات می‌گویند ... مصادرات را گروهی از علما مانند خواجه طوسی و پیروانش قسمی از مبادی مسلمّه تصدیقیّه در مقابل اصول موضوعه و علوم متعارفه شمرده‌اند؛ و بعضی هم آن را مرادف با اصول موضوعه گفته یا هر دو معنی را برای آن ذکر کرده‌اند ... در کلمه مصادره و مصادرات تحولات مجازی روی داده و در کتب ارباب فن مخصوصاً ریاضیات احياناً طوری استعمال شده‌است که با معنی خاصّ منطقی مغایرت دارد» [۲۸]. هدف رسالة اقلیدس خیّام تفسیر و توضیح سه مسأله از بخش مصادرات کتاب اصول هندسه اقلیدس است، که در سه مقاله تنظیم شده‌است: اوّل، مصادره مقاله اوّل کتاب اقلیدس در باب خطوط موازی؛ دوّم، بحث در ماهیّت نسبت و تناسب مربوط به مصادرات مقاله پنجم کتاب اقلیدس؛ سوّم، بحث در نسبت مؤلفه مربوط به مقاله ششم کتاب اقلیدس [۲۸].

متن عربی رسالة اقلیدس خیّام را اوّل بار دکتر تقی ارانی در سال ۱۳۱۴ به چاپ رساند، که این متن به دلیل عدم تسلّط کافی نگارنده بر زبان عربی و ریاضیات قدیم دارای اشتباهات عدیده املائی بود. در سال ۱۳۴۱ استاد جلال‌الدین همایی متن عربی رساله همراه با ترجمه فارسی و شرحی بر آن را در کتابی تحت عنوان «خیّامی‌نامه» [۲۸] منتشر کرد. این رساله به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، آلمانی و روسی نیز ترجمه شده‌است. این رساله یکی از تألیفات مهم و گرانمایه خیّام است که مقام شامخ علمی و نبوغ و گستره فکری او را در ریاضیات مسلمّ می‌دارد. خیّامی‌نامه هنوز هم از بهترین مراجع در باب شرح رسالة اقلیدس خیّام است [۴]؛ بخش نخست رساله به مصادره خطوط موازی و تلاش در صدد اثبات آن اختصاص دارد.

اصل پنجم اقلیدس، یا همان اصل توازی، یکی از مسائل پُروغوا و چالش‌برانگیزی بود که از پیش از میلاد تا اوایل قرن نوزدهم میلادی ذهن ریاضیدانان را به خود مشغول داشت و جولانگاه آراء و نظرات دانشمندان این عرصه بود و بیشترین تلاش‌ها برای اثبات این اصل به عمل آمد. اصل پنجم اقلیدس ذهن خیام را هم مانند بسیاری از ریاضیدانان به خود مشغول کرد و او را بر آن داشت که به دنبال راهی برای اثبات این اصل باشد. برای این منظور خیام گزاره‌هایی را بیان می‌کند و تلاش می‌کند به روش برهان خلف اصل توازی را اثبات کند. در واقع او در حین انجام کار یک چهارضلعی دو قائمه متساوی‌الساقین را معرفی می‌کند؛ بدین ترتیب که پاره‌خطی را در نظر گرفته و از دو انتهای آن دو پاره‌خط مساوی عمود بر پاره‌خط اول رسم کرده و سپس دو انتهای پاره‌خط‌های عمود را به هم وصل می‌کند تا چهارضلعی دو قائمه متساوی‌الساقین مورد نظر حاصل شود، و نشان می‌دهد که دو زاویه دیگر این چهارضلعی نیز باید برابر باشند، سپس در صدد آن است که قائمه بودن آن‌ها را نتیجه بگیرد. لذا سه حالت ممکن برای این دو زاویه یعنی حادّه، منفرجه و قائمه را در نظر گرفته و می‌کوشد که حالات حادّه و منفرجه را با ارائه دلایلی متقن رد کند. خیام هنگامیکه به سراغ اصل پنجم اقلیدس می‌رود، هم‌زمان در ردای یک ریاضیدان و یک فیلسوف عمل می‌کند. گویی از لحاظ منطقی مانعی برای ردّ این اصل نمی‌بیند اما از لحاظ تجربی ناگزیر به قبول آن است [۲۷]. شاید اوست که نخستین نقد جدی منطقی را به اقلیدس وارد می‌کند.

چند قرن پس از خیام، ساکری^۷، ریاضیدان ایتالیایی قرن هجدهم، تلاش‌هایی در راستای اثبات اصل پنجم اقلیدس به عمل آورد، که به گواه مورخان راهگشای ریاضیدانان به منظور کشف هندسه‌های نااقلیدسی در قرن نوزدهم شد [۳۴]. حال که بحث بدین‌جا رسید اجازه دهید نکات تاریخی جالب توجهی را خاطر نشان کنیم. در قرن هجدهم میلادی اصل پنجم اقلیدس از بحث‌های مهمّ جامعه ریاضی بود و مرکز این بحث‌ها دانشگاه گوتینگن آلمان بود. در همانجا بود که شخصی در رساله دکتراي خود ضمن پرداختن بدین اصل کار ساکری را مورد بررسی قرار داد، و از طریق همین رساله بود که بسیاری از ریاضیدانان با نظریات ساکری آشنا شدند [۴]. یکی از این ریاضیدانان، گاوس بود، همو که هندسه‌های نااقلیدسی را پیش از دیگران کشف می‌کند ولی روحیه محافظه‌کارانه و جوّ غالب جامعه ریاضی او را بر آن می‌دارد که از بیم هواداران سرسخت هندسه اقلیدسی کشفیات خود را علنی نکند؛ هرچند که در برخی محاورات و مکاتبات خود با دیگر دانشمندان اشاراتی بدان دارد. از اینروست که ریاضیدانانی که به نحوی در پیدایش هندسه‌های نااقلیدسی سهم بودند به طور مستقیم، همچون ریمن، و یا غیر مستقیم، همچون لوباجفسکی، با گاوس در ارتباط بوده‌اند [۴]. بدین ترتیب ردّ پای ساکری را در پیدایش هندسه‌های نااقلیدسی می‌توان مشاهده کرد.

^۷Giovanni Girolamo Saccheri (۱۶۶۷-۱۷۳۳)

جالب آنکه روش ساکری برای اثبات اصل توازی دقیقاً همان روش خیام از طریق برهان خلف و با استفاده از همان چهارضلعی دو قائمه متساوی الساقین است، که امروزه به چهارضلعی ساکری مشهور است. اوضاع زمانی جالب می‌شود که بدانیم ساکری از دستاورد خیام احتمالاً بی‌اطلاع نبوده است. همانا ساکری با رساله‌ای از خواجه نصیرالدین طوسی در باب اصل پنجم اقلیدس به نام «الرسالة الشافية عن الشك في الخطوط المتوازية»، معروف به رساله شافیه، از طریق ترجمه لاتین آن توسط جان والیس^۸ آشنایی داشت. ظاهراً خواجه طوسی اولین کسی است که متوجه اهمیت رساله اقلیدس خیام شده است [۲۸]؛ او در رساله شافیه کارهای ریاضیدانان پیش از خود درباره اصل توازی را نقل و نقد کرده است، از جمله ابن هیثم، جوهری و نیریزی، بالأخص به فقراتی از کار خیام نیز اشاره کرده است [۳۴]. پس شاید بتوان خیام را الهام‌بخش هندسه‌های نااقلیدسی دانست (برای توضیحات بیشتر به مراجع [۲۸]، [۳۴] و [۴] مراجعه نمایید).

اصل پنجم اقلیدس از دیرباز مورد توجه دانشمندان از جمله علمای عهد اسلامی قرار گرفت، که امروزه جز عدهٔ خیلی از آن‌ها در دست نیست و معروف‌ترینشان رساله اقلیدس خیام و رساله شافیه و تحریر اقلیدس خواجه نصیرالدین طوسی است [۲۸]. از جمله علمای اسلامی که بر کتاب اصول اقلیدس شرح و تفسیر نوشته‌اند عبارتند از: ابوالعباس نیریزی، ثابت بن قره، عباس بن سعید جوهری، ابوجعفر خازن، ابن هیثم، ماهانی، جابر بن حیّان، ابوالوفاء بوزجانی و ابوالقاسم انطاقی [۲۸]. خیام هم از پیشینیان خود که به بررسی اصل پنجم اقلیدس پرداخته‌اند چنین یاد می‌کند: «کسانی که در صدد حل مشکلات کتاب اصول بوده‌اند از متأخران، که علمای اسلامی باشند، همچون خازن، شنی، و نیریزی هستند، که دست به حل این مشکل یازیده و متعرض آن شده‌اند اما هیچ‌کدام از عهده حل آن برنیامده و به جای آن، قضایا و مصادرات دیگر آورده‌اند که در اشکال دست‌کمی از آن مصادره ندارد ... کتابی از ابوعلی ابن هیثم دیدم موسوم به حل شکوک المقالة الاولى (من کتاب اقلیدس)، اول بار یقین کردم که وی متعرض آن مصادره شده و آن را با براهین کافی حل کرده است، به این سبب با خوشحالی هرچه تمام‌تر آن کتاب را مطالعه کردم و پس از مطالعه دریافتم که ابن هیثم به راه غلط افتاده است از این‌روی که آن مصادره را محتاج دلیل و برهان ندانسته و در این‌باره تکلفی خارج از حد اعتدال مرتکب شده و حدود متوازیات را تغییر داده و کارهای عجیب کرده که به کلی از حدود صنعت هندسه خارج است.» [۲۸].

^۸John Wallis

۳.۱.۲ اعداد حقیقی

مفهوم اولیّه عدد تعمیم بسیاری یافته و مسیر درازی را در طول تاریخ پیموده و فراز و نشیب‌های متعددی را از سرگذرانده تا امروزه به شکل جامع خود یعنی دستگاه اعداد حقیقی یا پیوستار اعداد حقیقی در اختیار ما قرار گرفته است. اگرچه در قرن نوزدهم بود که کانتور و ددکیند^۹، ریاضیدانان طراز اول تاریخ ریاضیات، تعریف دقیقی از دستگاه اعداد حقیقی ارائه دادند و از این طریق آنالیز ریاضی پی‌ریزی شد، اما دو سه قرن پیشتر دستگاه اعداد حقیقی به شکلی شهودی و هندسی بیان می‌شد [۶]. جالب است بدانیم که قرن‌ها پیش از این بحث‌ها، خیّام در مورد ساختار اعداد حقیقی سخن گفته است. خیّام در بخش‌های دوّم و سوّم رساله اقلیدس به ترتیب به ماهیّت نسبت و تناسب کمیّت‌ها و نسبت مؤلفه می‌پردازد^{۱۰} [۲۸]. تعریف نسبت مؤلفه هندسی بنا بر تحریر اقلیدس خواجه نصیرالدین طوسی، که در دست خیّام بوده است، این چنین است: «نسبت مؤلفه یا تألیف نسبت در هندسه عبارت است از حاصلضرب دو نسبت یا چند نسبت در یکدیگر؛ و از آن جهت آن را مؤلفه گویند که از مقدار نسبت‌های مضروب و مضروب‌فیه تألیف شده است» [۲۸]. خیّام در مورد نسبت و تناسب کمیّت‌ها بحث می‌کند، او نسبت دو مقدار را در نظر می‌گیرد و حالات مختلفی ممکن است رخ دهد را برمی‌شمارد. خیّام در بخش دوّم رساله اقلیدس، در باب مسأله نسبت و تناسب ریاضی می‌گوید: «پیش از من کسی در این باره بحث کافی فلسفی نکرده است» [۲۸]. در بحث پیرامون نسبت کمیّت‌ها، تلویحاً به ساختار پیوسته اعداد حقیقی اشاره می‌کند. خیّام می‌گوید نسبت‌های مقادیر سه حالت دارد: یا یک کسر ساده است؛ یا یک کسر دوره‌ای است؛ و یا در حالت سوّم نسبت دو مقدار است که هرچند قابل بیان به صورت دو حالت قبل نیست اما با اندازه‌های هندسی مشخص می‌شود مضاف بر اینکه با هر دقتی که بخواهیم به صورت نسبت عددی قابل بیان است [۶].

۴.۱.۲ مثلث پاسکال و دوجمله‌ای نیوتون

اثر دیگر خیّام در ریاضیات «رساله مشکلات الحساب»، معروف به رساله حساب خیّام، است که مفقود می‌باشد. دکتر مصاحب در این باره می‌گوید: «رساله‌ای در صحّت طرق هندسی برای استخراج جذر و کعب در فهرست نسخ فارسی و عربی کتابخانه ملی کلکته به نام خیّام مذکور است که تا کنون نسخه‌ای از آن به دست نیامده و ممکن است همان رساله حساب باشد که خیّام در رساله جبر خود به آن اشاره می‌کند»

^۹Georg Cantor, Richard Dedekind

^{۱۰} ضمناً در بخش سوّم رساله اقلیدس اشاره به نسبت تألیفیّه فنّ موسیقی نیز می‌کند [۲۸].

[۲۰]. ظاهراً خیام در رساله جبر و مقابله ادعا به ابداع روشی برای استخراج ریشه‌های اعداد می‌کند و این امر را به مدد چیزی انجام می‌دهد که امروزه به ضرایب در بسط دوجمله‌ای نیوتون معروف است.^{۱۱} در واقع او برای استخراج ریشه اعداد صحیح روشی را مطرح کرده که به مدد آنچه که امروزه مثلث پاسکال نامیده می‌شود انجام می‌گیرد، او مدعی است که در کتابی بدین مقوله پرداخته، اما این کتاب خیام مفقود است. خیام در رساله جبر و مقابله چنین می‌گوید [۲۰]:

هندی‌ها برای استخراج جذر و کعب طرُقی دارند که مبنی بر اندک تفحص است و آن عبارت است از دانستن مربعات ارقام نه‌گانه و حاصلضرب آن‌ها در یکدیگر. و من در اثبات صحّت این طرُق و چگونگی نیل به مقصود از روی آن‌ها کتابی تألیف کرده‌ام. در این کتاب بر انواعی که هندیان ذکر کرده‌اند انواع دیگری از قبیل استخراج ریشه‌های چهارم و پنجم و ششم و بالاتر افزوده‌ام و قبل از من کسی این مطالب را ذکر نکرده. براهین این کتاب عددی است و بر قسمت‌های مربوط به حساب از کتاب اصول مبتنی می‌باشد.

ابوالقاسم قربانی در [۱۸] اشاره می‌کند کتابی که خیام از آن نام می‌برد به احتمال قوی رساله در صحّت طرُق هندی برای استخراج جذر و کعب و شاید رساله حساب خیام باشد. متأسفانه از هر دو رساله فقط نامی مانده و هنوز نسخه‌ای از آن‌ها به دست نیامده است. اکنون که بحث به اینجا کشید خالی از لطف نیست بدانیم که غیاث‌الدین جمشید کاشانی در قرن نهم هجری کتابی با عنوان «مفتاح الحساب» نوشته است، که باب پنجم مقاله اول این کتاب به استخراج ریشه‌های اعداد اختصاص دارد. او در ضمن یافتن روشی برای ریشه‌های اعداد، مثلث حسابی پاسکال و دوجمله‌ای نیوتون را به کار می‌بندد. نکته حائز اهمیتی که جمشید کاشانی در مقدمه کتاب اذعان می‌کند این است که او برخی جداول مربوطه برای یافتن مثلث مزبور را از پیشینیان خود اقتباس کرده است [۱۸]. حال با توجه به این اظهارات جمشید کاشانی و همچنین این گفته خیام که حاکی از آن است که پیش از او کسی این مطلب را ذکر نکرده است، می‌توان احتمالاً چنین نتیجه گرفت که سرچشمه پیدایش مثلث پاسکال و دوجمله‌ای نیوتون به خیام می‌رسد.^{۱۲} این نکته را نخستین بار ابوالقاسم قربانی بیان کرد و مقالاتی در باب آن نوشت [۱۸]. بعدها این مطلب در محافل بین‌المللی تاریخ

^{۱۱}گفتنی است که ریاضیدانان مشرق‌زمین دستور دوجمله‌ای را فقط زمانی که توان عدد صحیح مثبت باشد در نظر می‌گرفتند.
^{۱۲} قابل ذکر است که تحقیقاتی در مورد کرجی، ریاضیدان قرن دهم و اوایل قرن یازدهم میلادی، انجام شده که مبین آن است که دستور بسط دوجمله‌ای نیوتون توسط او به دست آمده بود، ولی مع‌الأسف رساله کرجی در این باب مفقود است و هنوز پیدا نشده است [۱۷].

علم مطرح شد و روزنفلد^{۱۳}، ریاضیدان روسی، پیشنهاد داد که نام خیّام به مثلث و دوجمله‌ای مزبور اضافه شود؛ از اینروست که امروزه مثلث خیّام-پاسکال و دوجمله‌ای خیّام-نیوتون رایج است [۲۷]. این مطلب در کتب معتبر تاریخ علم نیز بیان شده است، از جمله تاریخ علم کمبریج می‌نویسد: «خیّام برای استخراج ریشه‌های چهارم و پنجم و ششم و بالاتر روشی را مطرح کرد که خود کشف کرده بود و نیاز به هندسه را احتمالاً با استفاده از مثلث پاسکال مرتفع می‌ساخت. ولی این دستاورد خیّام مفقود است» [۳۳]. البته چندان هم نباید ناامید بود، با توجه به اینکه «نوروزنامه»^{۱۴} به گفته مجتبی مینوی از حسن تصادف در سال ۱۳۰۷ در کتابخانه عمومی برلین پیدا شد [۱۱]، می‌توان امیدوار بود که مابقی آثار مفقود خیّام نیز روزی پیدا شوند.

۲.۲ خیّام فیلسوف

یکی از برجسته‌ترین ابعاد شخصیت خیّام، و چه بسا مهم‌ترین بُعد آن، در فلسفه نمایان شده است؛ همو که توسط هم‌عصرانش فیلسوف‌الزمان لقب گرفت. از عنوان حکیم، که همراه همیشگی نام خیّام است، برمی‌آید که وی در حکمت بیش از همه جا مشهور است.

معاصران خیّام او را با ادب و احترام ویژه‌ای یاد کرده‌اند، و همگان دانش و حکمت او را ستوده‌اند و عنوان‌هایی از قبیل امام خراسان، علامه‌الزمان، حکیم‌الدنیا و فیلسوفها، الشیخ‌الامام، دستور، حجة‌الحق، فیلسوف‌العالم، سیدالحکماء المشرق و المغرب، حکیم عارف به جمیع انواع حکمت به وی داده‌اند ([۱۲] و [۲]). جالب آنکه سنایی، که مقامش در ادب و عرفان بر کسی پوشیده نیست، در جهت رفع مشکلی که در نیشابور برایش پیش‌آمد کرده بود دست به دامن خیّام می‌زند و در نامه‌ای وی را «پیشوای حکیمان» خطاب می‌کند و او را به تمام دانش‌های زمان چون حکمت و طب و ریاضیات و نجوم و لغت و حتی فقه و قرآن‌شناسی مسلط می‌داند [۲]. وانگهی توسل سنایی به خیّام، نفوذ کلام و اعتبار اجتماعی وی را نشان می‌دهد. ماجرای خیّام و خواجه بزرگ کاشانی هم روایت معروفی است که خاقانی در «منشآت خاقانی»^{۱۵}،

^{۱۳}Boris Rosenfeld

^{۱۴}نوروزنامه کتابی به زبان فارسی است که منسوب به خیّام است و در باب نوروز و آداب و رسوم برگزاری این مراسم نزد ایرانیان سخن گفته است.

^{۱۵}منشآت خاقانی متشکل از حدود شصت نامه خاقانی شروانی، قصیده‌سرای بزرگ ایرانی قرن ششم هجری، است که به بزرگان روزگار خود از شاهان و درباریان تا علمای دین و خویشاوندان نوشته است. این نامه‌ها حاوی اطلاعات سودمندی از اوضاع سیاسی و اجتماعی و آداب و رسوم مردم آن روزگار است، که به نثری زیبا و ادیبانه نگاشته شده است (مرجع [۹] را

ضمن نامه به شروانشاه، آورده است [۹]. ماجرا از این قرار است که خیام به پیشگاه خواجه می‌رود و وجه معاش سالانه خود را طلب می‌کند، خواجه هم پاسخ می‌دهد که «تو جهت سلطان عالم چه خدمت می‌کنی که این مقدار وجه را هر سال باید به تو اختصاص داد؟» خیام در جواب از مقام علمی و حکمی خود تعریف کرده و اینگونه منزلتش را می‌ستاید «هزار سال آسمان و اختران را در مدار و سیر به شیب و بالا جان باید کندن، تا از این آسیابک، دانه‌ای درست چون عمر خیام بیرون افتد؛ و از این هفت شهر پای بالا و هفت دیه سر نشیب یک قافله‌سالار دانش چون من درآید»، خواجه سر به زیر افکند که جواب بس پابرجای دید و این حکایت نزد سلطان ملک‌شاه برد، وی گفت: «بالله که عمر خیام راست گفت».

از خیام پنج رساله فلسفی به جای مانده است، که چهار رساله «الکون و التکلیف»، «فی الوجود»، «الضیاء العقلی فی الموضوع العلم الکلّی»، «الجواب عن ثلاث مسائل؛ ضرورة التضاد فی العالم، و الجبر، و البقاء» به زبان عربی و رساله «در علم کلیات وجود» به زبان فارسی است. نسخه‌های خطی هریک از این آثار در کتابخانه‌های مختلف ایران و جهان محفوظ است، مضاف بر اینکه روزن‌فرد تمامی این‌ها را به صورت عکسی با ترجمه و توضیح به زبان روسی به همراه چند رساله دیگر خیام، در مجموعه‌ای با عنوان «رسائل عمر خیام» در سال ۱۹۶۲ منتشر کرده است [۷]. هرچند رسالات نامبرده نمایانگر تفکر فلسفی خیام است، وانگهی بینش فلسفی او در سرتاسر رباعیاتش مشهود است (بخش ۱۰۳۳ را ملاحظه نمایید). به علاوه، یکی از آثار مهم فلسفی او ترجمه «خطبه توحیدیة ابن سینا» به فارسی است، که این کار را خیام به خواهش برخی دوستان انجام داده است؛ گفتنی است که وی به ترجمه اکتفا نکرده و نکات توضیحی در شرح آن را نیز اضافه کرده است (برای یافتن متن عربی و ترجمه خیام با پاره‌ای از توضیحات مرجع [۸] را ملاحظه فرمایید). در رساله کون و تکلیف، خیام ابن سینا را معلّم خود می‌شمارد و او را با عنوان افضل المتأخرین خطاب می‌کند [۱۱]. اگرچه این ادعا که خیام شاگرد رسمی ابن سینا بود، به لحاظ قراین تاریخی، غیر محتمل می‌نماید، اما آنچه تردیدناپذیر است این است که او از خوشه‌چینان خرمن دانش و حکمت ابن سینا بوده است. ارادت خیام به ابن سینا به اندازه‌ای بود که همان فیلسوفی را که در سفر خیام به بغداد به دیدار او رفته بود و منتقد فلسفه ابن سینا و حتی ارسطو بود، از فهم سخن ابن سینا عاجز می‌دانست چه برسد به ایرادگیری از او [۲۲]. تمامی رساله‌های فلسفی خیام در نهایت اختصار و ایجاز نوشته شده‌اند. آثار فلسفی به جای مانده از خیام بسیار نزدیک به فلسفه ابن سینا و در راستای خط فکری اوست. جای اندوه است که کارهای فلسفی خیام در مقایسه با دیگر کارهایش بسیار غریب و ناشناس مانده است، و معدود پژوهشگرانی به سراغ آن رفته‌اند. امید که فلاسفه صاحب‌دل بدین مهم در آینده‌ای نه

ملاحظه فرمایید.

چندان دور همّت گمارند، که خاطر خیّام دوستان از این جهت بسی مسرور خواهد شد. بیهقی در تتمّه صوان الحکمة روایتی از امام محمد بغدادی مربوط به لحظات پایانی زندگی خیّام نقل می‌کند از این قرار که: خیّام در حالیکه مشغول مطالعه شفای ابن سینا بود، چون به فصل واحد و کثیر رسید وصیّت کرد و به نماز برخاست و چون نماز عشاء اقامه کرد به سجده رفت و در آن حال می‌گفت «خدایا من تو را تا حدّ توان شناختم، مرا بیامرز که همین معرفت تنها وسیله تقرب من به تو است» و آن هنگام چشم از جهان فرو بست [۲۴].

۳ خیّام رباعی‌سرا

شاید معدود افرادی باشند که خیّام فیلسوف را به واسطه آشنایی با رسالات فلسفی‌اش بشناسند؛ شاید هم تعداد بیشتری باشند که خیّام ریاضیدان را از طریق دستاوردهای ارزنده‌اش در ریاضیات بشناسند؛ چه بسا طیف گسترده‌تری از مردم خیّام منجم را به مناسبت اینکه تقویم پیراسته امروز ما میراث اوست می‌شناسند؛ ولیکن خیّام شاعر را همگان می‌شناسند. همه مردم آشنایان رباعیات خیّام هستند، سروده‌هایی که در خلوت و جلوت همنشین ماست.

ویژگی بارز رباعیات خیّام، بنابر نظر اکثر صاحب‌نظران و اهل فن [۲۴] و [۱۵]، ایجاز و سادگی بیان است، در نهایت فصاحت و بلاغت است؛ اندیشه‌های ژرف و معانی عمیق را با زبانی ساده و بی‌پیرایه به نظم کشیده‌است. صریح و صادقانه سخن می‌گوید، اهل تکلف نیست، ریاکاری و پرده‌پوشی ندارد. اگرچه فضای اشعار لطیف است اما سراسر تأمل برانگیز است، لحظه‌ای اندیشه را آزاد نمی‌گذارد. سروده‌هایش بیش از آنکه احساس و عاطفه را درگیر کند، فکر و اندیشه را به کار می‌بندد. رباعیات خیّام شاهکارهایی است که گاهاً به منزله یک منظومه گرانقدر یا هم‌تراز یک رساله فلسفی ژرف است.

خیّام در رباعیات دچار هیجان و غلیان نمی‌شود، در عین حال از روی یأس و ناامیدی سخن نمی‌گوید و ناله و زاری هم راه نمی‌اندازد، نقش موعظه و نصیحت به خود نمی‌گیرد، در مقام مدح و ذم بر نمی‌آید، از در ستایش و نیایش وارد نمی‌شود، همچون عاشق شیدا یا عارف واصل سخن نمی‌گوید؛ اگرچه که نیک بنگری همه این‌ها هست، اما حکیمی است که در کمال پختگی و آرامش سخن می‌گوید. خیّام بیش از هر چیز از ارباب خرد است، به تعبیر رودکی «از میان خرد هزاران بیش»، و پرسشگر، اما این حیرت فلسفی او را به حزن و اندوه نمی‌کشاند بل شور زندگی را در وجود او می‌افروزد. به گفته دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، اندیشه خیّام آنگونه که در رباعیات منعکس شده خردورزی همراه با طیف لطیفی از عرفان زمینی

است [۲]. اگرچه ظاهر رباعیات به گونه‌ای است که امکان برداشت سطحی و در واقع سوء تفاهم از آن فراهم است، اما قدری تأمل پرده از ظاهر برداشته و جان کلام را آشکار می‌کند. خیّام حکیم خنیاگر به رغم تمام تعصبات باقی ماند و از یورش مغولان و زلزله‌ها و آتش‌سوزی‌ها جان سالم به در برد، تا امروز سمفونی رباعیاتش را از پس هزار سال به گوش ما برساند، و بایست کژطبع جانوری باشی که رو تَرُش کنی و گوش جان بدان نسپری.

هرچند اشعار سعدی و حافظ در قالب غزل و سروده‌های فردوسی و مولانا در قالب مثنوی بسی خوش درخشیده‌اند و به شایستگی ستارگان بی‌همتای سپهر شعر فارسی اند، اما چه کسی نیکوتر از خیّام می‌توانست تأملات فلسفی، که گاه یک رساله را می‌طلبد، در قالب رباعی تنها در یک چارپاره بریزد و شاهکاری ادبی خلق کند، که امروزه مایه شهرت و افتخار ایرانیان است؛ چه ساز بود که در پرده می‌زد آن مطرب، که رفت عمر و هنوزم دماغ پُر ز هواست. و چه زیرکانه رباعی را برمی‌گزیند، که اگر این می‌لعل فام در جامی غیر از رباعی ریخته می‌شد چنین نغز و اثربخش نبود. چه قالبی درخورتر از رباعی می‌توان یافت که حکیم کم‌گوی و گزیده‌گوی اندیشه‌های بکرش را در آن پیشکش کند؛ که اگر این چنین کم و گزیده چون دُر سخن نمی‌گفت به قول نظامی گنجوی از اندک او جهان این چنین پُر نمی‌شد. شاعران بسیاری در قالب رباعی شعر سروده‌اند اما نامدارترین رباعی‌سرای ایرانی خیّام است، هم اوست که سلطان رباعی‌سرایی است و نامش تداعی‌کننده رباعی است. رباعی زبان دل مردم خراسان است؛ چه رباعی‌سرایان شهیری که در طول تاریخ از خراسان سر برآورده‌اند: از رودکی گرفته تا ابوالحسن خرقانی، ابوسعید ابوالخیر، خواجه عبدالله انصاری، خیّام، عطار و مولانا. رباعی یکی از حیرت‌انگیزترین قالب‌های شعر فارسی است، و البته صاحب‌سخنی زبردست و حاذق می‌طلبد و هرکس را یارای زورآزمایی در این میدان نیست. از کریستین سن نقل است که: «رباعیات، دائرةالمعارف شاعرانه‌ای از حیات معنوی ایرانیان است» [۱۱].

نمی‌شود صحبت از خیّام و رباعیات او باشد اما اشاره‌ای به مراسم خیّام‌خوانی نشود؛ عجب مراسم باشکوهی است آن هم مراسم خیّام‌خوانی بوشهری‌ها. شب‌های پُر از ساز و آواز بندر، بادهای شرحی که به ساحل می‌وزند، نوای نی و دف، شادی و هلله و پایکوبی؛ چه خوش چاشنی رباعیات خیّام می‌شوند. گویی ابر و باد و مه و خورشید و فلک همگی در کارند تا فلسفه در دم زیستن را به آدمی یادآور شوند و نوای شور و شغف را در این کهنه‌رباط عالم طنین‌انداز کنند. آن کس که رباعیات در گوش جاننش نشست، از بند زمان رهایی یافته، اندوه دنیا را به دل راه نخواهد داد، شاد می‌زیید، و چه خوش جهانی دارد. ناگفته نگذاریم که اشعار به جای مانده از خیّام، که محصول بینش حکیمانه و عالمانه و ذوق ادبی اوست، به دو زبان فارسی و عربی گفته شده‌است. در بخش فارسی، رباعیات پرآوازه اوست که هر صاحب‌خبری

در جهان از آن باخبر است^{۱۶}؛ در بخش عربی اگرچه که ممکن است بانگ آن به گوش عامه مردم نرسیده باشد، لیکن خیام‌پژوهان از آن غافل نبوده‌اند [۱]. اندکی کم یا بیش از ده سروده عربی منسوب به خیام موجود است. به باور اهل فن، مضامین اشعار عربی خیام حد فاصل رسالات علمی و رباعیات فارسی اوست [۱]. خالی از لطف نیست که در این مجال یکی از اشعار عربی خیام را ذکر کنیم:

بِصَائِبِ فِكْرَةٍ وَعُلُوِّ هِمَّةٍ لِيَالٍ لِلضَّلَالَةِ مُدْلِهِمَةٍ وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُتِمَّهُ	سَبَقْتُ الْعَالَمِينَ إِلَى الْمَعَالِي وَلَا حِجَابَ بِحِكْمَتِي نُورِ الْهُدَى فِي يُرِيدُ الْجَاهِلُونَ لِيُطْفِئُوهُ
---	---

ترجمه فارسی آن چنین می‌شود: «با درست‌اندیشی و همت بلند به سوی قلّه کرامت و شرافت شتافتم و در این راه از جهانیان گوی سبقت ربودم؛ و در پرتو حکمت و عقل و منطق من نور هدایت در شب‌های تاریک همراهی نمایان شد؛ نادانان می‌خواهند این نور را خاموش کنند لیکن خدا می‌خواهد آن را به کمال رساند» [۱]. گفتنی است که در بیت آخر این قطعه آیه‌ای از قرآن کریم اقتباس شده است^{۱۷}. گویی خیام در این سروده به دفاع از خود در برابر اتهامات وارد پرداخته، و به فکر و همت خود بالیده، چراکه مال و منال و جاه و جلال دنیا فخری برای حکیم نیشابور نیست بل آنچه مایه فخر اوست اندیشه بدیع و همت بلند است. خیام، در بیت پایانی که از نمونه‌های برتر اقتباس قرآنی است [۱]، حکمت خود را پرتوی از نور الهی می‌داند که خداوند خود بقا و کمال آن را ضمانت کرده هرچند نابخردان و بدخواهان به دنبال زوال آن باشند.

۱.۳ پیراستن رباعیات

از آنجاکه خیام رباعیاتش را در زمان حیات آشکار نکرد، دفتر شعر یا سفینه‌ای از رباعیات او توسط خود شاعر یا کاتبین معاصرش در دست نیست. رباعیاتی که به خیام منسوب است بیشتر در آثار دیگران به منظور تأیید یا رد نقل شده‌است، یا در جنگ‌ها و مجموعه‌ها، بعضاً بدون اشاره به نام سراینده، ذکر شده‌است، و تا مدت‌ها مجموعه مستقلی از رباعیات خیام در دست نبود [۲۲]. در نیمه اول قرن هفتم هجری بود که چند فقره از رباعیات خیام در آثار نویسندگانی چون فخر رازی، نجم دایه و عظاملک جوینی،

^{۱۶} افزون بر رباعیات، در منابع، سه قطعه فارسی هم به خیام نسبت داده شده است [۲۴].
^{۱۷} آیه ۸ سوره صف همچنین آیه ۳۲ سوره توبه؛ که خداوند می‌فرماید عده‌ای می‌خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند ولی خداوند نمی‌گذارد و نور خود را کامل می‌گرداند هرچند ناهلان را خوش نیاید.

به عنوان شاهد سخن نقل شد؛ و از این پس تا اوایل قرن نهم هجری چند ده رباعی به نام خیّام در برخی جُنگ‌ها و سفینه‌ها به ثبت رسید [۲۴]. علی‌الظاهر امام فخر رازی نخستین کسی است که از رباعیات خیّام سخن به میان آورده‌است، و پس از وی شهرزوری است که به شاعری خیّام و خاصه اشعار فارسی‌اش اشاره کرده‌است، این چنین می‌گوید «خیّام را اشعاری نیکو به پارسی و تازی است» [۱۱]، البته پیش از او عمادالدین کاتب اصفهانی در خریدة القصر که حدود پنجاه سال پس از مرگ خیّام است از شعر عربی خیّام یاد می‌کند. کهن‌ترین منبعی که در آن یک رباعی خیّام را نقل می‌کند رساله التنبیه است، اما معروف‌ترین روایت از مرصاد العباد است که حدود یک قرن پس از مرگ خیّام به شاعری او اشاره کرده‌است، در واقع دو رباعی از خیّام فیلسوف را محلّ نقد قرار داده‌است [۱۴] (برای توضیحات بیشتر بخش ۱۰۴ را ملاحظه فرمایید).

ظاهراً هرچه از زمان زندگی خیّام فاصله می‌گیریم بر تعداد رباعیات منسوب به او به طرز شگفت‌انگیزی افزوده می‌شود. قدیمی‌ترین مجموعه‌های مکشوف حدود ۳ قرن پس از وفات او به دست آمد و مورد مطالعه خیّام‌پژوهان قرار گرفت [۱۰]، [۲۳]. گردآوری رباعیات منسوب به خیّام در اواسط قرن نهم هجری صورت گرفت که مهم‌ترین مجموعه مدوّن رباعیات منسوب به خیّام «طربخانه» تألیف یاراحمد رشیدی تبریزی [۲۹] است. کهن‌ترین نسخه معتبر شناخته‌شده نسخه دستنویس محفوظ در کتابخانه بادلیان آکسفورد است که تاریخ کتابت آن به سال ۸۶۵ هـ.ق. در شیراز برمی‌گردد [۲۳]. اما به تدریج که تب خیّام‌دوستی بالا گرفت، جستجو برای یافتن مجموعه‌هایی از رباعیات که تاریخ نگارششان به زمان خیّام نزدیک‌تر باشد شدت گرفت، و هرازگاهی اعلام می‌شد که نسخه کهنی از رباعیات کشف شده و شور و هیجانی در میان خیّام‌دوستان به پا می‌شد و دیری نمی‌پایید که پس از بررسی‌های کارشناسانه فروکش می‌کرد. از جمله معروف‌ترین این مجموعه‌ها نسخه دانشگاه کمبریج به تاریخ ۶۰۴ هـ.ق.، نسخه کتابخانه چستریتی به تاریخ ۶۵۸ هـ.ق.، نسخه روزن به تاریخ ۷۲۱ هـ.ق. و نسخه نخجوانی به تاریخ ۷۹۰ هـ.ق. است. مشکل این مجموعه‌ها، تعداد زیاد رباعیات، ناهمگونی آنها و فاصله زمانی زیاد آنها با روزگار خیّام است [۲۴]؛ و البته به نظر اکثر محققان نسخه‌هایی جعلی‌اند که تاریخ آنها مشکوک و مخدوش است [۲۳]، مضاف بر اینکه این مجموعه‌ها به دلیل عدم سندیت و اعمال سلیقه امروزه جایگاه معتبری در شناسایی رباعیات اصیل خیّام ندارند [۲۴].

آنقدر رباعیات، خواسته و ناخواسته، در طول تاریخ به خیّام نسبت داده‌اند، که شمار آن به هزارگان رسیده‌است! ملّتی به نامش رباعی می‌سراید! قابل ذکر است احتمال آنکه یک دیوان شعر تا حدود معقولی محفوظ بماند به مراتب بیش از یک مجموعه رباعی است، و خطر دخل و تصرف در رباعیات بسی بالاتر

است. به قول علی دشتی بیرون کشیدن رباعیات اصیل از این بازار مکاره کار آسانی نیست [۱۲]. البته در باب اینکه کدام رباعی از خیام است و چگونه بایست رباعیات اصیل را از نمونه‌های جعلی تمییز داد صاحب‌نظران و اهل فن بسیار سخن گفتند، هرچند که اتفاق نظر همیشه حاصل نشده، چراکه به قول خواجه حافظ «هر کسی بر حسب فهم، گمانی دارد». مضاف بر اینکه رباعیاتی هستند که علاوه بر خیام مدعیان دیگری دارند، و تفکیک سروده‌های خیام از دیگران کاری طاقت‌فرسا است. اما جای شکرش باقی است که تلاش‌های پژوهشگران این عرصه بی‌فایده نبوده و می‌تواند دست‌کم اندیشه‌های راستین خیام را از اندیشه‌های سطحی و گاهاً مبتذل جدا کند [۱۷]. بنا بر گواه صاحب‌نظران، ژوکوفسکی، ایران‌شناس روس، پیش‌تاز خیام‌پژوهان به حساب می‌آید که در مقاله‌ای که اواخر قرن نوزدهم میلادی منتشر کرد باب نونین را در جهت شناخت رباعیات سرگردان^{۱۸} گشود، و از آن پس بود که پژوهش در باب رباعیات منسوب به خیام در سراسر دنیا انجام شد [۲۴]. در همهٔ مجموعه‌هایی که به نام رباعیات خیام توسط اهالی ادب خیام‌شناس به طبع رسیده حدود هفتاد هشتاد رباعی مشترک است؛ فی‌المثل نسخ هدایت و فروغی، که از شاخص‌ترین نسخ مزبور هستند، دارای ۸۰ رباعی مشترک می‌باشند.

گفتنی است مشکلی که در مطالعهٔ شعر قرن چهارم و پنجم هجری وجود دارد، در دست نداشتن دیوان بزرگان شعر این دوره است، و آنچه از ایشان برجای مانده اشعار پراکنده‌ای است که از خلال تذکره‌ها و جنگ‌ها یا متون نثر جمع‌آوری شده‌است [۲۴]. فی‌الواقع یکی از معضلاتی که ایران با آن در طول تاریخ مواجه بوده عدم دسترسی به آثار دانشمندان و نویسندگان خود است، چراکه این سرزمین همواره از طرفی درگیر جنگ‌ها و قتل‌عام‌های مهاجمان بوده و از طرف دیگر گرفتار جهل و بی‌فرهنگی حاکمان داخلی بوده‌است. کتابخانهٔ بزرگی که رشیدالدین فضل‌الله، پزشک بلندمرتبه و وزیر برجستهٔ ایلخانیان، ترتیب داد و حدود هفتاد هزار کتاب در آن جمع‌آوری شده بود، شاهی بر این مدعاست؛ چراکه بعد از قتل او همه را سوزاندند و حتی یکی از آن کتاب‌ها هم به جای نمانده‌است [۱۷]. جالب است من باب مقایسه مطلع شویم که در همان زمان، یعنی اوایل قرن چهاردهم میلادی، کتابخانهٔ سوربن در فرانسه حدود هزار و سیصد کتاب داشت و شگفتا که همهٔ آن کتاب‌ها تا امروز محفوظ ماندند [۱۷]؛ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! به قول علی میرافضلی [۲۴]: «بر اثر اتفاقات فراوان، پروندهٔ بسیاری از شاعران از بین رفته و از حافظهٔ تاریخ محو شده‌است؛ این شامل برخی از شاعران مشهور زبان فارسی نیز می‌شود. گاه با پیدا شدن پرونده‌ای جدید، و دفترهایی در شعر و نثر که در گوشهٔ تاریکی از بایگانی تاریخ خاک می‌خورده‌است،

^{۱۸} رباعیات منسوب به خیام در گذر زمان با رباعیات سراینده‌گان دیگر درآمیخته‌است و مبحث رباعیات سرگردان پدید آمد. اگرچه مبحث رباعیات سرگردان اختصاص به خیام ندارد و مشکلی است که گریبانگیر تاریخ رباعی فارسی است [۲۴].

شناخت فعلی ما از تاریخ ادبی این دیار، نیازمند بازنگری می‌شود. اگرچه این شناخت، هرگز متوقف نمی‌شود و به قطعیت کامل نمی‌رسد».

یکی از کوشش‌های ادبی مرحوم محمدعلی فروغی، که به توصیف علی دشتی [۱۲] شخصاً به حُسن ذوق و اعتدال و انصاف آراسته بود، جمع و تدوین رباعیات خیّام است، که همچون شاهنامه‌پژوهی و سعدی‌پژوهی‌اش حاصل توأمان ذوق و تحقیق است [۱۰]. شادروان فروغی و دکتر قاسم غنی ۱۷۸ رباعی را از میان انبوهی از رباعیات منسوب به خیّام برگزیده‌اند و اصیل یا محتمل‌الإصاله شمرده‌اند، که مأخذ ما هم در این گفتار همان است [۱۰]. البتّه ما برای تمامی پژوهندگان و مصححانی که پیش یا پس از ایشان در این راه کوشیده‌اند کمال احترام را قائلیم، امّا شایان ذکر است که با اینکه حدود هشت دهه از انتشار مجموعه رباعیات خیّام، به اهتمام فروغی و غنی، می‌گذرد، الحقّ و الإنصاف کار ایشان به گواه اهل ادب کماکان معتبرترین مجموعه از رباعیات خیّام به شمار می‌رود. معذک در سال‌های اخیر بوده‌اند محققانی که با دقت علمی و باریک‌بینی ادبی پژوهش‌های ارزنده‌ای را در این باب به ثمر رسانده‌اند، همچون پژوهشگر و ادیب فرزانه جناب سیّد علی میرافضلی، که در عرصه رباعی‌پژوهی بالأخص رباعیات خیّام تحقیقات شایسته‌ای را به طبع رسانده‌است (برای اطلاع از دستاوردهای ایشان در این خصوص مراجع [۲۳] و [۲۴] را ملاحظه فرمایید)، و شاید بتوان وی را یگانه‌تاز رباعی‌پژوهی در عصر حاضر به حساب آورد.

۲.۳ فیتزجرالد

شگفت‌انگیز است شخصی که کمترین اشعار را در زبان فارسی سروده، مشهورترین شاعر ایرانی در جهان است، و چه بسا مشهورترین شخصیت ایرانی است. شهرت جهانی خیّام عمدتاً مرهون ترجمه ادوارد فیتزجرالد^{۱۹}، شاعر انگلیسی، از رباعیات اوست که در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی منتشر شد. بسیاری از ملت‌های دیگر نیز خیّام را به واسطه ترجمه‌هایی که از روی ترجمه فیتزجرالد انجام شد شناختند. این روایت یا نقل به معنای آزاد که ارزش شعری والایی دارد، و در طبع دوم متشکل از ۱۱۰ رباعی است، به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران نه تنها یک ترجمه تحت‌اللفظی نیست، بلکه یک ترجمه بی‌نهایت آزاد است [۱۰]. به قول دکتر معصومی همدانی «یک سوء تفاهم خلّاق است»^{۲۰}، بدین معنا که اگرچه مقصود خیّام را آن‌چنان که در رباعیات هست منتقل نکرده امّا همان برداشت خود از اشعار را به نحو خلّاقانه و هنرمندانه‌ای به

^{۱۹}Edward FitzGerald (۱۸۰۹-۱۸۸۳)

^{۲۰}نقل از سخنرانی دکتر حسین معصومی همدانی با عنوان بررسی زندگی خیّام نیشابوری در دفتر نشریه همدان‌نامه، آبان

نظم کشیده و اثری هنری اقتباس کرده است. فی الواقع نحوه برداشت و برگردان فیتزجرالد از رباعیات خیام به گونه‌ای است که می‌بایست وی را سراینده اشعار خیام به زبان انگلیسی به حساب آورد نه صرفاً مترجم آن‌ها، چنانچه خود می‌گوید «رباعیات بسیاری را روی هم ریخته و از خمیره آن‌ها منظومه‌ای ساختم» [۳۱]. خیام فیتزجرالد آزاداندیشی شکاک بود که دعوت به لذت‌گرایی و باده نوشی می‌کرد، اشعار او مورد اقبال عمومی واقع شد و الهام‌بخش بسیاری از شاعران از شرق و غرب گردید. باری توفیق باورنکردنی رباعیات خیام به واسطه ترجمه فیتزجرالد آن‌چنان بود که روز به روز بر شمار شیفتگان خیام افزوده می‌شد تا جاییکه موج خیام‌گرایی در سراسر دنیا به راه افتاد. بازار گرم خیام رونق گرفت و کماکان از تب و تاب نیفتاده است. در سده‌های اخیر سخنان نامعقول در باب خیام کم نبوده، چنانکه عده‌ای با قیاس به نفس او را هم‌پایه شراب انگوری خود دانسته‌اند و لاطائلات عجیب و غریبی به نام او بافته‌اند؛ امان از این قیاس به نفس! اینجاست که مولاناوار باید گفت «کار پاکان را قیاس از خود مگیر، گرچه ماند در نیشتن شیر و شیر».

پس از ترجمه انگلیسی فیتزجرالد بود که اشعار خیام در معرض توجه جهانیان قرار گرفت و طولی نکشید که انتشار رباعیات به زبان‌های مختلف دنیا و حتی زبان فارسی در سطح گسترده‌ای از سر گرفته شد و هزاران بار تجدید چاپ شد. بسیاری اهل ذوق و ادب در سراسر دنیا که رباعیات خیام را به انواع گونه‌گون نفیس و معمولی، و اغلب مصور و خوشنویسی‌شده، در قطع کوچک و بزرگ به طور چشمگیری به طبع رسانده‌اند. چه بسیار کتاب‌ها و مقالات و تصنیفات موسیقی و نمایشنامه‌هایی که در باب اشعار او پدید آمدند. به دنبال این استقبال عمومی جهان از خیام، در ایران نیز انتشار رباعیات به کوشش سعید نفیسی در سال ۱۳۰۶ آغاز شد و بعد از او به همت افرادی همچون صادق هدایت، محمدعلی فروغی، علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی دنبال شد. از خیام‌پژوهان متقدم می‌توان از بزرگانی چون بدیع‌الزمان فروزانفر، جلال‌الدین همایی، مجتبی مینوی، علی دشتی و اسماعیل یکانی نام برد. همچنین در غرب پژوهندگانی در پی تحقیق بر رباعیات خیام برآمدند که معروف‌ترین آن‌ها ژوکوفسکی و مینورسکی خاورشناسان روسی، روزن پژوهشگر آلمانی و کریستین سن ایران‌شناس دانمارکی^{۲۱} هستند [۱۰]؛ همچنین نام عبدالباقی گولپینارلی ایران‌شناس برجسته ترکیه را نیز نبایست از قلم انداخت. ناگفته نماند که حداکثر ۴۰ رباعی از مجموعه فیتزجرالد ترجمه آزاد یک رباعی خیام به نسخه فروغی و غنی است (برای اطلاع دقیق از این رباعیات به فهرست تطبیقی رباعیات با ترجمه آزاد فیتزجرالد در مرجع [۱۰] مراجعه فرمایید).

^{۲۱}Valentin Zhukovski, Vladimir Minorski, Friedrich Rosen, Arthur Christensen

۳.۳ درونمایه رباعیات

لبّ لباب اندیشه خیام در رباعیات تأمل در راز هستی و نیستی، ناپایداری و بی‌اعتباری دنیا و ناگزیری مرگ، دم‌غنیمت‌شماری و خوش‌باشی و بهره‌وری از مواهب حیات است. حکیم چه شورانگیز در جام رباعی معنا می‌پروراند، آن هم معانی عمیق و بدیع.

حکیم سخن‌سرا شراب اندیشه را در جامی مرصع به ما پیشکش می‌کند. واژگان را چه هنرمندانه در خدمت تصویرگری و خیال‌آفرینی می‌گیرد، و این خیال‌آفرینی حقا که حکیمانه و اندیشناک است. ما خود را در باغ همیشه‌بهار می‌بینیم؛ گل و بلبل و سبزه و شبنم و جویبار و لب‌کشت، بزم‌آرایان همیشگی حکیم نغمه‌پردازند. خیام زیبایی‌های طبیعت بالأخص افسونگری بهار را درمی‌یابد، از مواهب زندگی بهره‌خود را می‌برد اما علی‌الدوام هشدار می‌دهد که این مواهب گذران است. متذکر می‌شود که این زندگی و عشرت هم ناپایدار است. دل به دنیا میند. نباید عمر را بیهوده تلف کرد و در غفلت و بی‌خبری به سر برد. پیوسته یادآور آن است که دم را دریاب. در اندیشه خیام آنچه اصل است فرصت زندگی است. تنها چیزی که حقیقت دارد همین زندگی است، قبل و بعد از آن مبهم و نامعلوم است. عاقل قدر و بهای زندگی را می‌داند و نقد حال موجود را به نسیه فردای نیامده نمی‌فروشد. سرمایه آدمی عمر اوست که گرانبهاست نه دنیا و زرق و برق آن؛ «بر چشم تو عالم ارچه می‌آرایند، مگرای بدان که عاقلان نگریند»، «تا چند اسیر رنگ و بو خواهی شد؟»،

آن مایه ز دنیا که خوری یا پوشی	معذوری اگر در طلبش می‌کوشی
باقی همه رایگان نیرزد هشدار	تا عمر گرانمایه بدان نفروشی
از رنج کشیدن آدمی حُر گردد	قطره چو کشد حبس صدف دُر گردد
گر مال نماند سر بماناد به جای	پیمانان چو شد تهی دگر پُر گردد

باید به قسمت ازلی راضی و قانع بود «چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد، دل را به کم و بیش دژم نتوان کرد»؛ از اینروی است که غمگینان را ملامت می‌کند «ایام زمانه از کسی دارد ننگ، کو در غم ایام نشیند دلتنگ». پس بهره و نصیبت را از دنیا ببر پیش از آنکه فرصت به اتمام رسد، بربای نصیب خویش. از مواهب زندگی بهره‌مند شو و خوش باش، به دور از حرص و آز «کم‌کن طمع از جهان و می‌زی خرسند». قانع باش و زیادت از حاجت مسألت نکن

قانع به یک استخوان چو کرکس بودن	به زانکه طفیل خوان ناکس بودن
با نان جوین خویش حقا که به است	کالوده و پالوده هر خس بودن

عزت نفس داشته باش و در مقابل کس و ناکس خود را حقیر مکن

یک نان به دو روز اگر بود حاصل مرد
وز کوزه شکسته‌ای دمی آبی سرد
مأمور کم از خودی چرا باید بود
یا خدمت چون خودی چرا باید کرد

اوست که به آزادی و مناعت طبع دعوت می‌کند، که آدم قانع که اندک نصیبی از دنیا دارد اما آزاده است
و زیر بار منت کسی نیست خوشبخت است

در دهر هرآنکه نیم‌نانی دارد
از بهر نشست آشیانی دارد
نه خادم کس بود نه مخدوم کسی
گو شاد بزی که خوش جهانی دارد

رباعیات با وجود مضامین حکیمانه، آکنده از شور زندگی است؛ صحبت همه از گل و سبزه و می
و مطرب و شادی و خرمی است. زندگانی چونان بزمی است که قافله عمر باطرب می‌گذرد؛ گاه مطرب
ترانه‌ای ساز می‌کند، گاه ساقی باده گلگون در بلورین ساغر پیشکش می‌کند، گاه لاله‌رخ گوشه بستان عیشی
ساز می‌کند، گاه ابر از رخ لاله‌زار گرد می‌شوید، گاه نسیم نرووز بر چهره گل خوش می‌نشیند، گاه بلبل ز
جمال گل طربناک می‌شود، گاه باده‌نوشان صبح آسوده ز مسجد و فارغ ز کنشت می‌شوند، گاه خماری آه
سحری خوشتر از ناله بوسعید و ادهم سر می‌دهد، گاه رندی بر خنگ زمین فارغ از کفر و اسلام و دنیا و
دین می‌نشیند، گاه دلسوخته‌ای آزاد ترک خود می‌گوید؛ بزمی چنین باشکوه که خیام حکیم بر صدر مجلس
میزبانی می‌کند و می‌فرماید: «می‌خور! مخور اندوه، که فرمود حکیم: غم‌های جهان چو زهر و تریاقش
می.»

اگرچه خیام از برجسته‌ترین فلاسفه زمانه خویش است و عمری را بر سر مباحث فلسفی گذاشته و
بابتش ملامت‌ها و دشنام‌ها شنیده، اما توقف در مباحث فلسفی را جایز نمی‌داند [۲۴]؛ «تا کی ز قدیم و
محدث امیدم و بیم». رد پای دانش‌های او در رباعیات هم دیده می‌شود؛ «هرگز دل من ز علم محروم نشد»،
«اجرام که ساکنان این ایوانند، اسباب تردد خردمندانند»، «خواهی تو فلک هفت شمر خواهی هشت»،

این چرخ فلک که ما در او حیرانیم
فانوس خیال از او مثالی دانیم
خورشید چراغ‌دان و عالم فانوس
ما چون صوریم کاندرا او حیرانیم

خیام آزاداندیشی بود که به گفته خود «فارغ ز امید رحمت و بیم عذاب، آزاد ز خاک و باد و از آتش
و آب» بود، کسی که نگاهش به درون آدمی است نه بیرون «ماییم که اصل شادی و کان غمیم». موانع
و ناملایمت‌های طبیعی و اجتماعی ناگزیر پیش روی انسان هستند و زندگی همواره بر وفق مراد نیست.

بیماری‌ها و بلایای طبیعی از یک طرف و نابسامانی‌ها و نابهنجاری‌های اجتماعی از طرف دیگر انسان را به این فکر وامی‌دارد که به دنبال راه حلی برای رهایی از این وضعیت باشد. اندیشه خیام درمانی بر این دردهاست. وقتی اوضاع بیرون نامساعد و ناموافق است انسان دل‌آگاه به سراغ درون خود می‌رود تا رضایت خاطر و آرامش را در خلوت خویش بیابد. آری، راه حلی که خیام ارائه می‌دهد این است: خود را دریاب! [۲]. خاستگاه شادی درون آدمی است، باید بیش از آنکه در بیرون به دنبال شادی و خوش‌حالی باشیم آن را در درون خویش بیابیم. البته حرف خیام حرف تازه‌ای نبود که پیشینیان نزده باشند، اما آنچه که خیام را سرآمد و برجسته می‌کند نه تنها چیستی سخن او بلکه چگونگی سخن او نیز هست. اندیشه دم‌غنیمت‌شماری و خوش‌باشی با تأکید بر بی‌اعتباری جهان و کوتاهی عمر در کلام اکثر سخن‌سرایان بزرگ ادب فارسی کمابیش دیده می‌شود؛ چه آن‌ها که قبل از خیام بودند همچون فردوسی و رودکی، و چه آن‌ها که بعد از خیام آمدند همچون سعدی و مولانا و حافظ. اما این تفکر به اسم خیام نامگذاری شده، چراکه او در اوج ایجاز و زیبایی گفته‌است.

به گفته دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن گونه‌های فکری ایران را از نیمه دوم قرن پنجم تا نیمه اول قرن ششم می‌توان به پنج دسته اندیشگی تقسیم کرد [۲]: اول؛ اندیشه عرفانی، که با سنایی وارد شعر می‌شود. دوم؛ اندیشه علمی که از قرن سوم و چهارم آغاز شده و افرادی چون رازی و فارابی و ابن سینا سردمداران آن هستند. سوم؛ اندیشه سازش، که نظام‌الملک از چهره‌های برجسته‌اش است که در صدد آن است که حکومت سلجوقی را همچون حکومتی متمدن پیش ببرد، فی‌الواقع سیاست مماشات را پی می‌گیرد. چهارم؛ اندیشه مقاومت، که باطنیان الموت پیشروان آن بودند و سپس سرداران و قزلباشان در این گروه قرار می‌گیرند. و اما پنجم اندیشه خیامی است، که توصیه به روشن‌بینی می‌کند؛ وقتی فرد اختیاری در سرنوشت اجتماعی ندارد، چاره در آن است که خود را دریابد. آری، در میان غوغای عالم خود را دریاب!

۱.۳.۳ تأملات فلسفی: در پرده اسرار کسی را ره نیست

مهم‌ترین ویژگی رباعیات خیام، سیمای تأمل‌برانگیز آن است. خیام به عنوان فیلسوفی که خردگرایی اساس منظومه فکری اوست، در اسرار خلقت اندیشه می‌کرد، و سؤالاتی در باب معنای زندگی و فلسفه وجود در ذهن پرسشگر و ژرف‌اندیش او نقش می‌بست: از کجا آمده‌ایم؟ به کجا می‌رویم؟ برای چه آمده‌ایم؟ سرانجام کار چیست؟ معمای هستی همواره همچون رازی سر به مهر در طول تاریخ تفکر بشری مطرح بوده‌است، و متفکران و اصحاب اندیشه را در درازنای زمان به خود مشغول داشته‌است و هریک به گونه‌ای بدان پرداخته‌اند و طرحی نو در انداخته‌اند.

آنجا که می‌پرسد «این آمدن و رفتنم از بهر چه بود؟»، یا چند جای دیگر: «این آمدن از کجا و رفتن به کجاست؟»، «نقاش ازل بهر چه آراست مرا؟»، «بازآمده کیست تا به ما گوید راز؟». پرسش در شعر خیام برای یافتن پاسخ نیست، بلکه به مثابه تلنگری است که خواننده را به درنگ و اندیشه وا دارد. پرسش با معرفت پیوند دارد. هدف پخته گرداندن اندیشه‌هاست، که نه تنها مغایر با ایمان نیست بلکه آن را استحکام می‌بخشد. انسان اندیشه‌ور نمی‌تواند همه چیز را درست بپذیرد، سؤال می‌پرسد و چون و چرا می‌کند. ذهن خردورز و پرسشگر جسارت پرسیدن دارد، که اگر پرسش نباشد تأمل و اندیشه‌ای هم نخواهد بود و به دنبال آن بینش و بصیرتی هم پدید نخواهد آمد؛ از اینروست که خیام حکیم با پرسشگری ذهن‌غافلان و خفتگان را بیدار می‌کند.

خیام در رباعیات حکیمی فروتن است، که در اوج خرد و دانش به نادانی در مقابل اسرار عالم و رموز آفرینش اقرار می‌کند «در دایره‌ای که آمد و رفتن ماست، او را نه بدایت نه نهایت پیداست»؛ و چه فروتنانه و صریح می‌گوید «در پرده اسرار کسی را ره نیست، زین تعبیه جان هیچ‌کس آگه نیست»، «بر هیچ کسی راز همی نگشایند»، «ای دل تو به اسرار معما نرسی»^{۲۲}. همچون فیلسوف‌مآبان نوکیسه فخرفروشی نمی‌کند «نیست حقیقت و یقین اندر دست»، «شاگردی روزگار کردم بسیار، در کار جهان هنوز استاد نیم». متعرض مردم نمی‌شود و اهل پند و نصیحت نیست. بالأخص در باب اجل از موضع دانای کُل سخن نمی‌گوید «رفتند یکان یکان فرازآمدگان، کس می‌دهد نشان ز بازآمدگان»، «کس نامد از آن جهان که پرسم از وی، کاحوال مسافران دنیا چون شد»،

از جرم گل سیاه تا اوج زحل	کردم همه مشکلات کلی را حل
بگشادم بندهای مشکل به حیل	هر بند گشاده شد به جز بند اجل

کس مشکل اسرار اجل را نگشاد	کس یک قدم از نهاد بیرون نهاد
من می‌نگرم ز مبتدی تا استاد	عجز است به دست هرکه از مادر زاد

حیرت خیام نه از سرگمگشتگی و سردرگمی است و نه آن حیرت عارفانه است که وادی ششم از هفت وادی سلوک معنوی است، بلکه حیرت عالمانه از سر تفکر و تعمق در اسرار آفرینش و خلقت انسان است

^{۲۲} جالب است خاطر نشان کنیم که خیام در رساله اقلیدس ناتوانی عقل آدمی را اینگونه بیان می‌کند: «اما جزئیات علوم قابل ضبط و حصر نیست و علل و اسبابش بی‌پایان است، و بدین سبب عقول که خود یکی از مخلوقات باشند به همه جزئیات احاطه نتوانند کرد و جز آنچه را که با تخیل و حس و وهم سر و کار داشته باشند درنیابند» [۲۸].

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت
هرکس سخنی از سر سودا گفتند
کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت
ز آنروی که هست کس نمی‌داند گفت

مقام حیرانیِ خیّام یا به تعبیر خود «هیچ معلوم نشدش» مقام والایی است که از اوج تفکر ناشی می‌شود

هرگز دل من ز علم محروم نشد
هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز
کم ماند ز اسرار که معلوم نشد
معلوم شد که هیچ معلوم نشد

وگر نه «ندانم» خامان ره نرفته کجا و «ندانم» حکیم نیشابور کجا، همو که سالها در وادی اندیشه غور کرده و بسی راه رفته تا بدین مقام رسیده، به قول خواجه حافظ «ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!».

خیّام که ذهنی اندیشه‌ورز و ژرف‌نگر و روحیه‌ای پُرسنده و جستجوگر داشته مجادلات خام‌اندیشانه و نابخردانه گروه‌های فکری مختلف را بی‌پایه می‌داند و تسخر می‌زند؛ به زعم او

آنان که محیط فضل و آداب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون
در جمع کمال شمع اصحاب شدند
گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

این تنها گفته خیّام نیست، دانشمندان حقیقی و ارباب فضل و حکمت همه پس از عمری تأمل و تعمق به عجز و حیرانی خود در برابر اسرار هستی و معمّای آفرینش اقرار کرده‌اند.

یکی از کارهای بزرگ و مهمّ خیّام، که کمتر ستوده می‌شود، این بود که او مسائل و پرسش‌هایی که میان فیلسوفان مطرح بود را میان عامّه مردم برد. از جمله «راز دهر» و «معمّای هستی» که از غامض‌ترین مباحث فلسفی است را در رباعیات مطرح کرد، تا همگان را به اندیشیدن و تأمل وا دارد. از این جهت خیّام را می‌توان احیاکننده معنای زندگی به واسطه اندیشه و تأمل دانست. درست است که اندیشیدن هراس و نگرانی به دنبال می‌آورد، امّا نیاندیشیدن جز غفلت نخواهد بود، هرچند که غفلت و بی‌خبری خود نعمتی است که راحت‌طلبان آن را همتای خوش‌خبری می‌دانند، امّا آگاهی و دانایی نعمتی بس بالاتر است، آنچنانکه از دیدگاه بزرگان اقتضای جان‌چوای دل‌آگهی است، هرکه آگه‌تر بود جاننش قوی است. فی‌الواقع آنچه خیّام را متمایز از دیگر شاعران می‌کند آن است که اندیشه‌های عمیق و مباحث فلسفی را با زبانی ساده عاری از هرگونه هیجان و غلیان به نظم کشیده است. زبان فلسفه زبانی دشوار و صعب‌الحصول است، امّا زبان شعر لطیف و مستانه است، و حکیم ترانه‌گو چه شکوهمندانه معانی ژرف فلسفی را در چارپاره‌هایی نغز جاری کرده است. اگرچه که شاید رساله‌های فلسفی خیّام تنها مخاطب خاص داشته باشد، امّا مخاطب رباعیات او همگان هستند؛ چه دیندار و چه بی‌دین، چه عالم و چه عامی، چه صوفی و چه صافی، همه‌کس مخاطبان اویند.

این دست از رباعیات فلسفی و حکمی خیام علامت سؤال بزرگی در برابر باورهای دینی و هنجارهای مذهبی تلقی می‌شد، از اینرو گروه‌های مختلفی از جمله متکلمین و صوفیان و فقها در برابر خیام جبهه گرفتند و به تخطئه رباعیات او پرداختند، تا جاییکه حتی لقب کفر و الحاد هم بدو نسبت دادند. وانگهی رباعیاتی از این قسم، که منعکس کننده ژرفای اندیشه‌های فلسفی اوست، جزو قدیمی‌ترین اشعاری به حساب می‌آید که در منابع کهن به خیام نسبت داده شده‌است [۲۴].

۲.۳.۳ ناپایداری دنیا و کوتاهی عمر: کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه‌فروش؟

تأمل در آفرینش عالم و خلقت انسان، آدمی را به این دریافت مهم می‌رساند که دنیا فانی و گذران است و چند صباحی بیش در این طربخانه مهمان نیست. کوتاهی عمر انسان و ماهیت گذرای جهان موضوعی است که خیام به زیبایی آن را گوشزد می‌کند «از آمدن بهار و از رفتن دی، اوراق وجود ما همی گردد طی». کهنه رباط عالم چونان بز می‌است که وامانده صد جمشید و تکیه‌گاه صد بهرام است؛ و عمری که به قافله‌ای شبیه می‌ماند، چون آب به جویبار و چون باد به دشت در حال گذر است.

نگاه خیام به دنیا همچون نگاه عاقل اندر سفیه است، گویی ریشخندی بر این جهان گذران می‌زند «ای دل غم این جهان فرسوده مخور»، «این کهنه‌جهان به کس نماند باقی، رفتند و رویم دیگر آیند و روند». مضمونی که خیام بر آن تأکید می‌ورزد مرگ است، مرگ نه فی‌نفسه، بلکه به عنوان نمادی از بی‌ثباتی و ناپایداری دنیا

یاران موافق همه از دست شدند	در پای اجل یکان یکان پست شدند
خوردیم ز یک شراب در مجلس عمر	دوری دو سه پیشتر ز ما مست شدند

مرگ دستمایه اصلی تفکر خیام برای توجه به ذات هستی است. یاد مرگ از آن جهت است که قدر فرصت حیات را بدانیم و لحظات ارزشمند زندگی را آسان از کف ندهیم

برخیز و مخور غم جهان گذران	بنشین و دمی به شادمانی گذران
در طبع جهان اگر وفایی بودی	نوبت به تو خود نیامدی از دگران

یکی از جنبه‌های تذکر مرگ و ناپایداری دنیا ارجاع به درگذشتگانی است که مال و مقام و جاه و جلالی داشتند ولی از چنگال مرگ رهایی نیافتند، از جمشید و بهرام تا کیقباد و پرویز و فریدون؛ «هر خشت که برکنگره ایوانی است، انگشت وزیر یا لب سلطانی است»،

آن قصر که جمشید در او جام گرفت
بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر
آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت
دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس
با کله همی گفت که افسوس افسوس
در پیش نهاده کله کیکاووس
کو بانگ جرس‌ها و کجا ناله کوس

نشانه‌های فراوانی در طبیعت و پیرامون ما هست که یادآورنده افرادی است که روزگاری در بین ما بودند و اکنون نیستند؛ «بر مفرش خاک خفتگان می‌بینم»، «خاکی که به زیر پای هر نادانی است، کف صنمی و چهره جانانی است»، «هر سبزه که بر کنار جویی رسته است، گویی ز لب فرشته‌خویی رسته است»، «هرجا که قدم نهی تو بر روی زمین، آن مردمک چشم نگاری بوده است».

هر ذره که در خاک زمینی بوده‌ست
گرد از رخ نازنین به آرم فشان
پیش از من و تو تاج و نگینی بوده‌ست
کان هم رخ خوب نازنینی بوده‌ست

این کوزه چو من عاشق زاری بوده‌ست
این دسته که بر گردن او می‌بینی
در بند سر زلف نگاری بوده‌ست
دستی است که بر گردن یاری بوده‌ست

همه چیز پیرامون آدمی عبرت‌آموز است، از گل و سبزه تا پیاله و سبزه؛ «این سبزه که امروز تماشاگاه ماست، تا سبزه خاک ما تماشاگاه کیست». کوزه و کوزه‌گر از مشهورترین کلیدواژه‌های رباعیات است، تا آنجا که ابیاتی از این دست در مجموعه رباعیات منسوب به خیام ذیل عنوان کوزه‌نامه نیز خوانده می‌شود. کارگه کوزه‌گر عبرت‌کده خیام حکیم است. کوزه نمادی از انسان‌هایی است که روزگاری بودند و اکنون نیستند، و این پیام را به گوش هشیاران می‌رساند که روزی هم فرا خواهد رسید که ما نخواهیم بود و از گل ما کوزه‌ها خواهند ساخت

در کارگه کوزه‌گری رفتم دوش
ناگاه یکی کوزه برآورد خروش
دیدم دوهزار کوزه گویا و خموش
کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه‌فروش

از کوزه‌گری کوزه خریدم باری
شاهی بودم که جام زرینم بود
آن کوزه سخن گفت ز هر اسراری
اکنون شده‌ام کوزه هر خماری

عمر را دریاب پیش از آنکه کوزه‌ها کنند از گل ما. به هرچه می‌نگری با هزار زبان فریاد می‌زند: فرصت زندگی بسیار کوتاه است، عمر در گذر است؛ گویی تنها یک پیام به گوش می‌رسد: حال را دریاب که هر لحظه بیم آن می‌رود که بانگ جرس به صدا درآید، نوای «کوکو کوکوی» فاخته مظهر چنین پیامی است

آن قصر که با چرخ همی زد پهلوی
بر درگه آن شهان نهادندی رو
دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای
بنشسته همی گفت که کوکو کوکو

۳.۳.۳ دم غنیمت‌شماری: دریاب دمی که باطرب می‌گذرد

آنچه در رباعیات خیّام به نحو چشمگیری دیده می‌شود اندیشه گرامی‌داشت دم و اغتنام فرصت است، که در فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی وسیعاً پدیدار شده‌است. خیّام مادامیکه به ناپایداری دنیا و مرگ آدمی اشاره می‌کند، تدبیر را در دم غنیمت‌شماری و بهره‌مندی از فرصت حیات می‌داند؛ یاد مرگ برای آن است که قدر زندگی دانسته شود. اگرچه آمدن و رفتن مان به اختیار ما نیست، اما چگونگی بودن و زیست‌مان را خودمان تعیین می‌کنیم. زندگی را مغتنم بشمار «دریاب که عمر رفته را نتوان یافت»، و از لحظه لحظه آن بهره‌ات را ببر، حتی یک لحظه را بدون زیستن سپری نکن. یک دم غافل مشو «ضایع مکن این دم!»، پیمان‌ات را تا آخر بنوش، یک قطره هم به جای مگذار.

خیّام سردمدار دم غنیمت‌شماری است که پیوسته یادآور می‌شود که لحظه کنونی را دریاب. عمر آن دمی است که اکنون در آن به سر می‌بری. اگرچه که قافله عمر باطرب می‌گذرد، و دنیا دار بی‌ثباتی است، اما هر لحظه دارای لطف و ارزش تکرارناشدنی است که باید آن را دریافت. عمر خویش را رایگان از دست مده، که دانایان بهای یک دم را عالمی دانستند؛ «هشدار که سرمایه سودای جهان، عمرست چنان کش گذرانی گذرد». حال را دریاب پیش از آنکه ناگه از باد اجل پیراهن عمر ما چو پیراهن گل شود، پیش از آنکه نباشی و از خاکت سبزه بردم. اشعار او همچون تلنگری است که بر گوش سنگین غفلت‌زدگان و به خواب‌رفتگان نواخته می‌شود «در خواب بدم مرا خردمندی گفت، کز خواب کسی را گل شادی نشکفت». غم فردا خوردن را خلاف عقل می‌داند و بهره‌مندی از همین لحظات گذران را توصیه می‌کند

این قافله عمر عجب می‌گذرد
دریاب دمی که باطرب می‌گذرد
ساقی غم فردای حریفان چه خوری
پیش‌آر پیاله را که شب می‌گذرد

هر لحظه‌ای که در آن به سر می‌بریم آن چنان ارزشمند است که باید چنان تلقی کنیم که همین لحظه، واپسین دم حیات ماست. حقیقی‌ترین و گرانبهاترین دارایی ما همین لحظه‌ای است که در آن به سر می‌بریم،

نه گذشته‌ای که از کف داده‌ایم و نه آینده‌ای که هنوز از راه نرسیده، از اینروست که می‌گوید «امروز تو را دسترس فردا نیست، و اندیشهٔ فردات به جز سودا نیست»، «هرگز غم دو روز مرا یاد نگشت، روزی که نیامده‌است و روزی که گذشت»،

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن
بر نامده و گذشته بنیاد مکن
فردا که نیامده‌است فریاد مکن
حالی خوش باش و عمر بر باد مکن
نقد امروز از هزار نسیهٔ فردا خوشتر باشد. کسی را که لحظهٔ خوشِ حال را در نمی‌یابد و به وعدهٔ فرداها دل بسته است ملامت می‌کند «این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار، کآواز دهل شنیدن از دور خوش است». امروز را دریاب و اینقدر به فردا موکول مکن، چه بسا که فردا با هفت‌هزار سالگان سر به سر باشی!

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
فردا که از این دیر فنا درگذریم
این یک دم عمر را غنیمت شمريم
با هفت‌هزار سالگان سر به سریم
پیش از آنکه پیمانۀ عمرت پُر شود می نوش و گلی بچین؛ «اکنون که گل سعادتت پُر بار است، دست تو ز جام می چرا بی‌کار است؟». فرصت یگانهٔ حیات را مغتنم شمار و بهره‌ات را تمام و کمال ببر؛ «چون می‌دانی که مدت عالم خاک، باد است که زود بگذرد باده بیار»، «در ده تو به کاسه می از آن پیش که ما، در کارگه کوزه‌گران کوزه شویم»،

وقت سحر است خیز ای طرفه پسر
کاین یک دم عاریت در این کنج فنا
پُر بادهٔ لعل کن بلورین ساغر
بسیار بجویی و نیابی دیگر
اگر از باده سخن می‌رود نمادی از بهره‌وری و تمتع از مواهب حیات است نه صرف باده‌نوشی. چه بسا توجه منحصرأ به صورت ظاهری اشعار خواننده را از ورود به عالم معنا و ساحت فکر باز داشته و او را حریف می‌خوارگی خویش پنداشته‌اند [۳۲]. این دم غنیمت‌شماری از نهایت حکمت و فرزانیگی خیام ناشی می‌شود، نه از سرِ لالابالی‌گری و سطحی‌نگری. عده‌ای خوشی خیام را قیاس از خوشی سبکسرانه از غفلت گرفته‌اند، حال آنکه خوشی خیام محصول هشیاری و در دم بودن است نه محصول غفلت و بی‌خبری؛ از قیاسش خنده آمد خلق را!

۴.۳.۳ شادمانگی و خوش‌باشی: خرم بزی و جهان به شادی گذران

می و مستی در ادبیات فارسی و خاصه در اشعار بزرگان کاربرد مجازی و استعاری دارد، غالباً مقصود از می شراب انگوری نیست و مقصود از مست انسان شرابخواره‌ای نیست که به موجب زیاده‌روی در شرب

خمر عقل و هوش را یکسره به باد فنا داده باشد. فی‌المثل آن باده که خواجه حافظ شیرازی خواهان آن است به گفتهٔ خودش «کیمیای فتوح است»، می‌ای است که «کرامت فزاید، کمال آورد»، «بده ساقی آن می که شاهی دهد، به پاکی او دل گواهی دهد». یا پیش از او حکیم نظامی گنجوی، که او را پایه‌گذار ساقی‌نامه می‌دانند، ساغر می را از ساقی طلب می‌کند. کدام می؟ آن می لعل، می‌ای که دل تنگ را باز می‌گشاید، «آن می که چو اشک من زلال است، در مذهب عاشقان حلال است»، «آن می که چراغ رهروان شد، هر پیر که خورد از او جوان شد»، «آن می که منادی صبح است، آبادکن سرای روح است»، «می ده که به می ز غم توان رست». اگرچه که قشربون و اصحاب صورت به استعمال این دست واژگان می و میخانه و ساقی و خمّار در اشعار فارسی خرده‌ها گرفته‌اند و آن را با چشم ظاهربین خویش تعبیر کرده‌اند، لیکن به قول شیخ محمود شبستری «شراب و شمع و شاهد، عین معنی است» و چون نیک بنگری «همه عالم چو یک خمخانهٔ اوست، دل هر ذره‌ای پیمانهٔ اوست». البته برای دریافت درست معنای واژگان در اشعار هریک از شعرا باید جهان‌بینی و زبان خاص همان شاعر مدنظر قرار گیرد، که زبان‌های صوفیانه، حکیمانه، رندانه و خوش‌باشانه با وجود اشتراکات فراوان طبعاً دارای تفاوت‌هایی هستند که نباید آن‌ها را از نظر دور داشت. بالأخص می و میخوارگی در کلام شاعران عارف‌مسلکی همچون سنایی و عطار و مولانا با می و میخوارگی در کلام شاعرانی از مکتب رندان همچون حافظ^{۲۳} گاهاً تأویل و تعبیر یکسانی ندارند.

با همهٔ این‌ها، وقتی که نوبت به خیّام و رباعیات او می‌رسد ماجرا چندان روشن نیست. همانا بحثی که دربارهٔ خیّام همواره مطرح بوده این است که این همه بانگ نوش نوش و باده‌ستایی و خوش‌باشی در سراسر رباعیات از برای چیست؟ می مورد نظر خیّام کدام می است؟ آنجا که می‌گوید «از هر چه به جز می است کوتاهی به»، یا «برخیزم و عزم بادهٔ ناب کنم»، یا

ز آن می که حیات جاودانی است بخور	سرمایهٔ لذّت جوانی است بخور
سوزنده چو آتش است لیکن غم را	سازنده چو آب زندگانی است بخور

البته که می خیّام نه آن می ظاهری است که أم‌الخبائش خواندند و نه آن می عرفانی صوفیانه است که عارف‌مسلکان از آن سخن می‌گویند، هرچند که بی‌شباهت نیستند. فی‌الواقع می در رباعیات نمادی از بهره‌وری از حیات و تمتّع از مواهب آن است «برساز ترانه‌ای و پیش‌آور می»، «از دست منه جام می و دامن گل»؛ که شادی به همراه می‌آورد، شادی‌ای که ماحصل زندگی در اکنون است که خود گفت «چو هستی،

^{۲۳}البته این اظهارنظر شخصی از سوی نگارنده نیست، ما که باشیم که اندیشهٔ ما نیز کنند، بلکه خود خواجه حافظ می‌فرماید «سالها پیروی مذهب رندان کردم» یا «مرا روز ازل کاری به جز رندی نفرمودند».

خوش باش»، نه نتیجه بیهودگی و عبث‌پنداری، که اوست که از بیهودگی بر حذر می‌دارد «عمرت تا کی به خودپرستی گذرد، یا در پی نیستی و هستی گذرد». گویی حکیم هنر زندگی کردن به ما می‌آموزد «برخیز و به جام باده کن عزم درست»، «بی باده گلرنگ نمی‌باید زیست»، «بسیار چو تو روند و بسیار آیند، بر بای نصیب خویش کت بر بایند»،

تا کی غم آن خورم که دارم یا نه
وین عمر به خوشدلی گذارم یا نه
پُر کن قدح باده که معلوم نیست
کاین دم که فرو برم برآرم یا نه

دل‌بسته و وابسته به دنیا و تعلقات بی‌ثبات آن بودن محصول بی‌خردی و نادانی است که «دوران فلک در پرده هزارگونه بازی دارد»، در مقابل قدر زندگی را دانستن و در دم زیستن ماحصل درکی بخردانه است. واژگان شورافزایی چون می و معشوق و مطرب و باده و چنگ و ساز در نظر خیام نمادی از خوش‌باشی و برخوردارگی از مواهب و نعمات زندگی است «ای دوست حقیقت شنو از من سخنی، با باده لعل باش و با سیم‌تنی»، «بی می و معشوق خطایی است عظیم»، «نرمک نرمک باده خور و چنگ نواز»، «می خور تو در آبگینه با ناله چنگ»، «خاکیم همه چنگ بساز ای ساقی، بادیم همه باده بیار ای ساقی»؛ از اینروست که می‌گوید

می خوردن و شاد بودن آیین من است
فارغ بودن ز کفر و دین دین من است
گفتم به عروس دهر کابین تو چیست؟
گفتا دل خرم تو کابین من است

فی‌الواقع شادی ثمره حضور در لحظات گذران زندگی است، ثمره‌ای که به دنبال اینگونه زیستن خودبخود به ارمغان می‌آید بی‌آنکه آن را مستقیماً و مستقلاً طلب کرده باشیم. چه کسی ارزش لحظه کنونی را چون در مکنون درمی‌یابد؟ آیا انسان پوچ‌گرا که هستی را سراسر هیچ و پوچ می‌انگارد قادر است ارزش زمان را درک کند چه برسد به آنکه آن را همچون لعلی گرانبها بیندازد؟! می خیام نه تنها زوال عقل نمی‌آورد، بل خرد را هم جان می‌بخشد، که اگر جز این بود حکیم نیشابور هشدارمان نمی‌داد که «هان تا سر رشته خرد گم نکنی!». می همان کیمیایی است که «ز دل کثرت و قلت ببرد، اندیشه هفتاد و دو ملت ببرد»،

یک جام شراب صد دل و دین ارزد
یک جرعه می مملکت چین ارزد
جز باده لعل نیست در روی زمین
تلخی که هزار جان شیرین ارزد
از اینروست که به می‌فروشان خرده می‌گیرد

تا زهره و مه در آسمان گشت پدید
من در عجبم ز می فروشان کایشان
بهرتر ز می ناب کسی هیچ ندید
به زآنکه فروشند چه خواهند خرید

بر همین سیاق مستی خیام، نه آن مستی دونِ عقل است، که مست لایعقل را با سرحلقه خردمندان چه کار؟! بل آن مستی در حضور خرد است «عیش و طرب تو سرفرازی دارد»، که همو توصیه می‌کند «گر باده خوری تو با خردمندان خور»؛ طرفه باده‌ای است که هم‌پایاله خردمندان باید شد! مستانه‌ای که از یک سو اندرز مولانا را برایمان تداعی می‌کند «آن‌چنان مستی مباش ای بی‌خرد که به هوش آید پشیمانی خورد، بلکه زان مستان که چون می می‌خورند عقل‌های پخته حسرت می‌برند»، و از سوی دیگر خواست حافظ را به یادمان می‌آورد «بده ساقی آن می که حور بهشت، عبیر ملایک در آن می‌سرشت؛ بده تا بخوری در آتش کنم، مشام خرد تا ابد خوش کنم». گویی خیام لحظه به لحظه در گوشمان نجوا می‌کند: «می نوش، دمی بهتر از این نتوان یافت!».

خیام پیشرو شاعران خوش‌باش و طربناک است. او نه تنها درد را نشان می‌دهد بل درمان را هم عرضه می‌کند. راهکاری که حکیم در برابر کوتاهی عمر و فنای زندگی ارائه می‌کند دریافتن زمان حال است. علیرغم آنکه دنیا ناپایدار است و عمر گذران، لاجرم برای بهره‌وری کامل از فرصت یگانه حیات بایست دم را دریافت، و این اغتنام دم کلید باب رهایی و مفتاح خزائن شادی است، رهایی از زمان و شادی از حضور کنونی «خرم بزی و جهان به شادی گذران»، «گر یک نفست ز زندگانی گذرد، مگذار که جز به شادمانی گذرد». رهنمود خیام آن نیست که آدمی بخواهد به هر طریق ممکن شاد باشد، بلکه از نظر او وقتی انسان ارزش حضور کنونی را درک کرد، شادی ناخودآگاه به سراغ او می‌آید. شادی خیام از سر تأمل است؛ نه از سر احساس که از سر عقل است. از بند زمان و از قید تعلقات گذران آن رها شو، بر اکنون خود تمرکز کن و حال خود را زندگی کن تا حس شادمانی در تو پدیدار شود؛ این است آن شادمانگی و خوش‌باشی که حکیم نیشابور با تعبیر باده‌نوشی و مستی ما را بدان دعوت می‌کند «خیام اگر ز باده مستی، خوش باش»،

می نوش که عمر جاودانی این است
خود حاصلت از دور جوانی این است
هنگام گل و باده و یاران سرمست
خوش باش دمی که زندگانی این است

۴.۳ چرا رباعیات را آشکار نکرد؟

خیام رباعیات را در زمان حیاتش آشکار نکرد؛ چرا؟ مگر نه اینکه خود گفت:

هر راز که اندر دل دانا باشد باید که نهفته‌تر ز عنقا باشد
کاندر صدف از نهفتگی گردد دُر آن قطره که راز دل دریا باشد

و چه کسی داناتر از حکیم نیشابور و چه رازی گرانبه‌تر از اندیشه‌های ناب او. بعید نیست که او برای دوری از چشم متعصّبین و جهّال زمانه رباعیات را آشکار نکرده باشد. خیّام در رساله جبر و مقابله از نابسامانی روزگار شکوه می‌کند، از عالم‌نمایان گله می‌کند. شرایط به گونه‌ای است که خیّام حکیم را بر آن می‌دارد که حتّی‌المقدور از بیان اندیشه‌ها و عقاید فلسفی خودداری کند. این مسأله در رباعیات هم ظاهر می‌شود:

خورشید به گل نهفت می‌توانم اسرار زمانه گفت می‌نتوانم
از بحر تفکرّم برآورد خرد درّی که ز بیم سفت می‌نتوانم

از پیشگفتار رساله جبر و مقابله معلوم می‌شود که شرایط زمانه حتّی برای آشکار کردن دستاوردهای ریاضی هم مساعد نیست، و خیّام حکیم ناچاراً به قاضی‌القضات سمرقند پناه می‌برد و تحت حمایت اوست که رساله جبر و مقابله را به اتمام می‌رساند [۱۷]. او از حکیم‌نمایان و دانشمندان روزگارش گله‌مند است که حق را با باطل درمی‌آمیزند و اگر دانش و معرفتی هم دارند آن را صرف غرض‌های پست و فرودین می‌کنند؛ اینان تاب رویارویی با انسان جوئی‌ای حقیقت و بیزار از ریا را ندارند و او را ریشخند کرده و کوچک می‌شمارند. علی‌الظاهر خیّام از آشکار کردن رساله جبر و مقابله ناامید شده بود تا اینکه توفیق رسیدن به درگاه ابوطاهر عبدالرحمن بن احمد، قاضی‌القضات سمرقند، نصیبش شد، همو که به زعم خیّام انسانی آراسته به فضایل علمی و عملی و در عین حال خیرخواه همه مردم بود. و آن هنگام بود که خیّام تصمیم می‌گیرد نتیجه مطالعاتش را که برشمردن گونه‌های جمله‌های جبری بود تألیف کند [۱۷]. البته تنها خیّام نیست که از اوضاع و احوال روزگار گله‌مند است، تاریخ شاهد آن است که بزرگان فرهنگ و ادب و اصحاب دانش و معرفت ایران‌زمین کمابیش از گزند زمانه در امان نبوده‌اند، گزندی که گاه از سوی حاکمان و ارباب قدرت ناشی می‌شد و گاه از سوی جاهلان و اصحاب صورت پدید می‌آمد؛ که اگر جز این بود خواجه حافظ نمی‌فرمود «فلک به مردم نادان دهد زمام مُراد، تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس!»

وانگهی در برابر گزندهای زمانه، هر یک از بزرگان برای جان‌داری از حقّ و حقیقت شیوه و رفتاری را بر می‌گزیدند؛ برخی از در مصالحه و سازش با حکومت وارد می‌شدند، برخی در خفا به نشر و گسترش حقایق می‌پرداختند، برخی آشکارا و بی‌پروا نظرات خود را بیان می‌کردند، برخی به جنگ و مبارزه رو در رو تن می‌دادند. رویه خیّام چه بود؟ آن‌طور که در احوال او منقول است، کم‌گوی و گزیده‌گوی بوده، کما اینکه تمامی رسالاتش در نهایت ایجاز است، جز به ضرورت سخن نمی‌گفته و نمی‌نوشته، حتّی‌الامکان وارد

مجادلات فلسفی و کلامی نمی‌شده، مجلس درس و بحث رسمی نداشته؛ خلاصه کلام آنکه خیام به شیوه‌ای محتاطانه و گاهاً محافظه‌کار رفتار می‌کرده تا مبادا گرفتار قشریون و اصحاب صورت شود [۱۷]. لابد همین کم‌گویی و محافظه‌کاری سبب شده برخی گمان کنند که او در تعلیم بخل می‌ورزد؛ فی‌المثل بیهقی در «تتمه صوان الحکمة» مقام علمی و معنوی خیام را ستوده و در عین حال او را در تألیف و تعلیم دانش بخیل شمارده‌است. چه، به قول دکتر عبدالحسین زرین‌کوب [۱۵] «با درس و بحث چندان میانه‌ای ندارد، نه فقط برای آنکه از طریق علم راهی به سر منزل مقصود نمی‌یابد بلکه بیشتر از آن جهت که ابنای روزگار را مُستعدّ معرفت نمی‌بیند. بر او تهمت نهاده‌اند که در کار تعلیم و افاده ضنّت و خست دارد. اما اگر زمانه به او مجال تعلیم و افاده آزاد را نمی‌داده‌است گناه او چیست؟ در آن روزگار که دنیا آکنده از تعصّب و جهالت است حکیم نیشابور چاره‌ای ندارد جز آنکه قفل خاموشی بر لب زند و از تعلیم و افاضه دست بشوید.»

اسناد و روایات حاکی از آن است که خیام مردی دانشمند و حکیم و در همه فنون متداول عصر خود مسلط بوده و از اینرو مورد تکریم همگان. این‌ها در جای خود درست، اما در عصری که گرفتار تنگ‌نظری و باورهای خشک مذهبی است تا جاییکه فلسفه معارض شرع پنداشته می‌شود، تنها دانشمند و فیلسوف بودن برای جلب احترام کافی نیست، چه‌بسا دانشمندانی که در این دوران مطرود و منفور شدند. پس باید به دنبال خصایص دیگری در خیام گشت تا سیمای راستین او روشن شود. منقولات در باب سیره حیات خیام نشان می‌دهد که وی افزون‌طلب و زیاده‌خواه نبوده، چنانکه از قبول منصب امتناع می‌کند تا بتواند با فراغت خاطر به کارهای علمی بپردازد [۱۲]. وارستگی و کناره‌گیری از جاه و مقام، سربلندی و عزّت به همراه می‌آورد. همانا مناعت، عزّت نفس و آزادگی ویژگی‌های بارز خیام بوده، که در رباعیات هم نمایان می‌شود (به بخش ۳۰۳ مراجعه نمایید). همچنین در عرصه زندگی حکیم و خردمند بودن بیش از دانشمند بودن به کار می‌آید، و البته داشتن رویه‌ای در حدّ اعتدال و اجتناب از هر قول و فعلی او را از سرنوشت ناگواری که بسیاری از دانشمندان بدان دچار شدند محفوظ داشت [۱۲]. قرائن نشان می‌دهد که راه و رسم زندگی خیام به گونه‌ای نبوده که شکّ و شبهه‌ای را برانگیزد و مغایر با شأن و اعتبار اجتماعی وی باشد. در دوره‌ای که حتی بر امام محمد غزالی که از علمای بزرگ اسلام بوده خرده گرفتند که چرا آموختن علم منطق را مباح دانسته، خیام می‌بایست چنین رویه‌ای محتاطانه برخاسته از خرد پیش گیرد و از هرگونه رودرویی و جدال با باورها و اعتقادات عامه دوری کند تا از گزند زمانه در امان بماند [۱۲]. چه‌بسا اگر غیر از این می‌بود بوی رباعیات هم به مشام ما نمی‌رسید.

بنابر آنچه گذشت این‌طور استنباط می‌شود که با توجه به موقعیت علمی و جایگاه اجتماعی که خیام داشته، مصلحت ندیده که در جوّ تعصّب‌آمیز آن زمان رباعیات را آشکار کند، لذا آن‌ها را در حاشیه کتاب‌ها

و یادداشت‌ها می‌نوشته. از اینروست که پس از مرگش چند دهه به طول انجامید تا رباعیات به نام خیّام حکیم شناخته شود [۳].

۵.۳ مکتب خیّام

«مکتب خیّام»، اندیشه خیّامی یا سبک خیّامی، تفکّری است که تلفیقی از مضامین فلسفی و پرسشگرانه و اعتراض‌آمیز و اندیشه خوش‌باشی و دم‌غنیمت‌شماری همراه با تأکید بر بی‌اعتباری جهان و کوتاهی عمر است. مکتب خیّام از قرن ششم تا هشتم هجری مکتبی پُر هوادار بود و رباعیات بسیاری در این مکتب به تقلید از خیّام سروده شد، که گاه شباهت عجیبی به اصل خود داشت [۲۴].

خیّام نمونه برجسته‌ای از آزادی اندیشه در تاریخ تفکّر ایرانی، و حتی تاریخ تفکّر بشری است. عصر خیّام از دوران‌های پُر التهاب تاریخ ایران است. در این عصر اگرچه عالمان و متفکّران در گوشه و کنار سرزمین ایران ظهور کردند، اما با التهابات سیاسی و اجتماعی مهمّی روبرو بود، از جمله جنگ‌های صلیبی، کشمکش‌های میان خلفا، ظهور باطنیان، جدال‌های فرق و مذاهب مختلف. در روزگار تعصّب‌آمیز آن زمان که بازار زهدگرایی و جزم‌اندیشی رونق داشت و آزاداندیشی سرکوب می‌شد تا جاییکه فلاسفه به بددینی و الحاد متّهم می‌شدند، حکیمی آزاداندیش چون خیّام سر برآورد. خیّام زندگی خود را بر پایه اندیشه‌ورزی و خردگرایی بنا نهاد؛ او در پیشگفتار رساله اقلیدس می‌نویسد: «سودمندی دانش ریاضی آن است که ذهن را ورزیده می‌کند و این عادت را در انسان پدید می‌آورد که از پذیرفتن آنچه دلیل و برهان ندارد اجتناب کند»، و در جای دیگر همین رساله می‌گوید: «همانا من از دیرباز طالب تحقیق و در جستجوی مبانی و مبادی علوم برهانی بوده‌ام.» [۲۸].

روزگار خیّام روزگار غریبی بود، بین رافضی‌ها و اشعری‌ها اختلافات شدیدی برقرار بود، حنفی‌ها و شافعی‌ها نیز دائماً در نزاع بودند. روزگاری بود که فرقه اشاعره تقریباً هرگونه آزادی فکری را از بین برده بود، و فرقه معتزله که اندک بوی آزادی به مشامشان رسیده بود هواداران چندانی نداشت [۱۵]. در چنین روزگاری که فرقه‌های مختلف مذهبی و فلسفی درگیر بحث‌ها و مجادلات کلامی بودند، خیّام از آن‌ها تبری می‌جوید و به طعنه می‌گوید

قومی متفکّرند اندر ره دین	قومی به گمان فتاده در راه یقین
می‌ترسم از آنکه بانگ آید روزی	کای بی‌خبران راه نه آن است و نه این

خیّام از وضع موجود ناراضی و گله‌مند است، این ناخرسندی در رباعیات هم نمایان می‌شود. گاه طعنه

به اهل ریا می‌زند «می خوردن و گرد نیکوان گردیدن، به زانکه به زرق زاهدی ورزیدن»، «جامی و بتی و بربطی بر لب کشت، این هر سه مرا نقد و تو را نسیه بهشت»،

گر می نخوری طعنه مزین مستان را بنیاد مکن تو حیل و دستان را
تو غرّه بدان مشو که می می نخوری صد لقمه خوری که می غلام است آن را

و گاه غیر مستقیم در قالب شکایت از فلک و دهر بیان می‌کند «ای چرخ فلک خرابی از کینه توست»، «ای دل چو زمانه می‌کند غمناکت»، «گر بر فلکم دست بُدی چون یزدان، برداشتمی من این فلک را ز میان»، «گر کار فلک به عدل سنجیده بُدی، احوال فلک جمله پسندیده بُدی، و عدل بُدی به کارها در گردون، کی خاطر اهل فضل رنجیده بُدی»، «ناآمدگان اگر بدانند که ما، از دهر چه می‌کشیم نایند دگر». حکیم نیشابور اگر هم شکوه و گلایه‌ای می‌کند از سرِ فرزانی است «چون چرخ به کام یک خردمند نگشت»؛ و حقاً که چه زیرکانه و رندانه اعتراض خود را به شرایط موجود به نظم می‌کشد.

در طی سال‌ها و قرن‌ها، کم نبودند افرادی که می‌خواستند به نحوی از اوضاع زمانه و باورهای سنتی جامعه گله کنند و به این منظور چند رباعی با مضامین اندیشه‌های خیّامی به تقلید از او سر هم می‌کردند و برای آشکار نشدن نامشان آنها را به خیّام نسبت می‌دادند، و بدین شکل به دشواری کار پژوهشگران این عرصه در تشخیص رباعیات اصیل می‌افزودند. کسان زیادی بودند که در طول هزار سال به سبک و تقلید از خیّام رباعی‌هایی گفتند که بوی اندیشه‌های خیّامی از آنها به مشام می‌رسید و به نام خیّام قلمداد کردند. گویی خیّام ملجاء رندان زمانه است. این در حالی است که برخی از این رباعی‌ها متعلق به شاعران نامداری همچون ابوسعید ابوالخیر، بابا افضل کاشانی، سلمان ساوجی و حتی عطار بود، اما تعدادی از آنها هم متعلق به افراد گمنامی بود که نمی‌خواستند شناخته شوند لذا سروده‌های خود را به حساب خیّام گذاشتند. خیّام در طول تاریخ صدای بسیاری از شاعران گمنام شده بود، شاعرانی که همفکر و هم‌رأی او بودند و بانگ خویش را از بلندگوی او به گوش می‌رساندند. گویی خیّام نه تنها یک شخصیت برجسته تاریخی بل یک مکتب فکری با هواداران انبوه است. «مکتب خیّام» در رباعی حجم انبوهی از رباعیات فلسفی، حکمی، پرسشگرانه و اعتراض‌آمیز را خلق کرده است؛ با مضامین ناپایداری عمر، ناگزیری مرگ، دم غنیمت‌شماری و خوش‌باشی. «مکتب خیّام» از قرن پنجم هجری آغاز شد، در قرن ششم قوت یافت، و در قرن هفتم و هشتم به اوج خود رسید، و خیّام علی‌رغم آنکه شاعری پیشه‌او نبود و اندک رباعیاتی سرود، به نماد این مکتب اندیشگی تبدیل شد، و البته که بار همه طعنه‌ها و ناسزاها و تهمت‌ها را یک‌تنه به دوش کشید [۲۴]. در عین حال که نقدهای تندی به خیّام وارد می‌شد، سرایندگانی در گوشه و کنار این سرزمین مشغول سرودن رباعیاتی شبیه به سروده‌های خیّام بوده‌اند؛ و چه بسا که چنین قوت گرفتن جریان

خیامیت در شعر فارسی بوده که منتقدان و معارضان از جمله نجم‌الدین رازی را دچار نگرانی کرده و او را به فکر تخطئه خیام، به عنوان نماد این جریان، انداخته‌است [۲۴].

۴ هر کسی از ظنّ خود شد یار وی

دامنهٔ اختلاف نظرات دربارهٔ خیام بیش از حدّ تصوّر است، از تاریخ تولّد و وفات بین مورّخین گرفته تا مشرب و مسلک و مذهب بین ارباب فرهنگ و ادب. کسی که هم در علوم عقلی همچون فلسفه و ریاضیات و نجوم سرآمد زمان خود است و هم در علوم نقلی همچون تفسیر و حدیث و تاریخ عالم است. نگاهی گذرا به تاریخ نشان می‌دهد که اصحاب اندیشه علی‌الدوام در معرض اتهاماتی چون کفر و بددینی و الحاد بوده‌اند و چه بسا معیشت بسیار سختی داشته‌اند و حتی جان خود را نیز بر سر این راه گذاشته‌اند. در مورد خیام وضعیت دوگانه می‌نماید، از سویی خیام دانشمند در زمانهٔ خود با احترام و آبرو زندگی می‌کرد و از این قبیل اتهامات جان سالم به در بُرد، از سوی دیگر خیام شاعر چنین آسودگی نداشت و رباعیات او مورد شدیدترین طعن و تعریض عام و خاص قرار گرفت.

فی‌الواقع دشوارترین و بحث‌برانگیزترین جنبه از خیام‌پژوهی، رباعیات اوست. اگر ما صرفاً با خیام دانشمند مواجه بودیم، کار اینگونه پیچیده نمی‌نمود، اما وقتی پای خیام شاعر، آن هم با چنان اندیشه‌های بلند و خجسته در رباعیات، به میان می‌آید، دشواری کار چندین برابر می‌شود. در میان مترجمان احوال و مفسران اقوال خیام همواره اختلاف‌نظرهایی وجود داشته، که گاه و بی‌گاه با افاضهٔ مطالبی نویافته یا نگرش‌هایی دگراندیشانه از سوی محققین شرق و غرب، که بیشتر به خیام‌پنداری می‌ماند تا خیام‌شناسی، دامنهٔ آن فراخ‌تر گردیده‌است. معمّای لاینحل در توصیف شخصیت خیام موقعی نمایان می‌شود که بخواهیم بین خیام فیلسوف و ریاضیدان با خیام سرایندهٔ رباعیات وحدتی برقرار کنیم. در جواب باید گفت که اگر ما قادر نباشیم هماهنگی ابعاد متنوّع و گاهاً متناقض یک شخصیت را اثبات کنیم، حاجت به آن نیست که از تراوشات ذهن خود مایه گذاریم تا آن وحدت را پیدا کنیم، چراکه اصلاً دلیلی بر ضرورت وحدت شخصیت یک فرد در همهٔ احوال و شرایط وجود ندارد چه برسد به آنکه بخواهیم آن را کشف کنیم. باید بکوشیم خیام را «آن چنان که هست» بشناسیم، نه آن چنان که ذهنمان تمایل دارد و نه آن چنان که بخواهیم با روش قیاس به نفس او را باز شناسیم؛ که باید گفت «کار پاکان را قیاس از خود مگیر!». به قول دکتر اسلامی ندوشن، لطافت فکری‌ای که در خیام است، سخن او را از حالت خشک علمی خارج می‌کند و جای تعبیر عارفانه را باز می‌گذارد هرچند که به کلی متفاوت از آن است. همین حالت دوگانهٔ زمینی بودن و لطیف بودن موجب

شده است که از یک طرف عده‌ای او را دهری و طبایعی بخوانند و از طرف دیگر عده‌ای چاشنی عارفانه در اشعارش بیابند [۲]. نکته‌شایان تأمل آن است که عرفان و حکمت مرزهای مشترکی دارند و اگر عده‌ای تعبیر عارفانه از رباعیات خیام کرده‌اند چندان جای تعجب و ملامت نیست و نایست خاطر خیام دوستان از این بابت مکدر گردد. البته شباهت‌های فلسفه و عرفان، به عنوان دو روش دستیابی به حقیقت، نباید موجب شود که ما خیام را در زمره اهل تصوف پنداشته و خوانشی عارفانه از رباعیات او داشته باشیم. ما با اندیشمندی طرف هستیم که اندیشه‌های او فراتر از عقل و ایمان می‌رود و در قالب‌های از پیش تعیین شده نمی‌گنجد. آری بایست عینک‌های از پیش ساخته شده‌مان را کنار بگذاریم و با چشم واقع‌بین در جستجوی شخصیت خیام حکیم برآییم، باشد که بدین نمط حقیقت از پس پرده‌های ابهام آشکار شود و حکیم نقاب از رخ بگشاید.

۱.۴ خیام در نگاه منتقدان معاصر

عصر خیام گرفتار اختلافات مذهبی عدیده‌ای بود. از یک طرف شیعه و سنی و از طرف دیگر طوایف سنی و اشعری و معتزلی و همچنین بعضی طوایف شیعه مشغول منازعات و مجادلات بودند. ارباب مذاهب مختلف در عین اینکه با یکدیگر در ستیز بودند همگی از حریف قدرتمند مشترکی یعنی فلاسفه واهمه داشتند، چراکه عقاید مذهبی را در خطر شبها و تشکیکات عقلی-فلسفه می‌دیدند [۳۰]. البته اختلاف ارباب مذاهب با فلاسفه در هر ملت و آئینی وجود داشته‌است، وصف‌الحال فلاسفه قدیم یونان و محاکمه سقراط و بسته شدن مدارس فلسفی آتن و نظیر اینگونه شواهد را در تاریخ فلسفه می‌بینیم.

وانگهی حکما و فلاسفه اسلامی در هر زمانی دو فرقه مخالف داشتند؛ یکی فقها و یکی صوفیه. فقها از در مذهب وارد می‌شدند و فلاسفه را تکفیر می‌کردند، و این امر مختص به خیام نبود، فی‌المثل فارابی، رازی، ابن سینا و ابن رشد نیز از حمله و طعن فقهای زمان خویش در امان نبودند [۲۸]. اما اختلاف صوفیه با فلاسفه نه در اصل دیانت، بلکه در روش و طریقه دینداری بود، در واقع صوفیه و فلاسفه اختلاف مشرب و مسلکی داشتند، چراکه روش فلاسفه بر اساس استدلال‌های عقلانی و منطقی استوار است حال آنکه صوفیه طریقت خاص خود را دارد. نجم‌الدین رازی در کتاب مرصاد العباد به دلیل همین اختلاف مسلکی که صوفیه با فلاسفه داشتند متعرض خیام شده و رباعیات او را مورد حمله قرار داده [۱۴] و او را فردی مادی‌مآب و دارای انحرافات فکری پنداشته‌است. رازی می‌گوید [۱۴]: «ثمره نظر ایمان است و ثمره قدم عرفان؛ بیچاره فلسفی و دهری و طبایعی که از این هر دو مقام محرومند و سرگشته و گمگشته،

تا یکی از فضلا که به نزد ایشان به فضل و حکمت و کیاست مشهور است و آن عمر خیّام است، از غایت حیرت در تیه ضلالت او را جنس این بیت‌ها می‌باید گفت:

در دایره‌ای که آمد و رفتن ماست
کس می‌نزند دمی در این معنی راست
او را نه بدایت نه نهایت پیداست
کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

و

دارنده چو ترکیب طبایع آراست
از بهر چه او فکندش اندر کم و کاست
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود
ور نیک نیامد این صور عیب که راست»

همانگونه که این سخن نقدآمیز رازی نشان می‌دهد، در واقع تاختن به خیّام تاختن به شخص او نبوده، بلکه تاختن به طایفه فلاسفه و زیر سؤال بردن آنها بوده، چراکه خیّام از چهره‌های برجسته فیلسوفان عصر خود بوده است [۲۲]. اما همین نقل قول رازی، که حدود صد سال پس از مرگ خیّام است، یکی از مهم‌ترین اسنادی است که گواه رباعی‌سرا بودن خیّام است و احتمال منسوب نبودن رباعیات به وی را رد می‌کند. اگرچه رازی که خود صوفی‌مآب بوده بر علیه خیّام فیلسوف سخن رانده و او را در مقابل خطّ فکری خود قلمداد کرده است ولی از آن جهت که سند تاریخی ارزشمندی به دست می‌دهد باید قدردان او باشیم [۳]؛ اینجاست که عدو می‌شود سبب خیر اگر خدا خواهد.

منطق و فلسفه از قرن دوم هجری وارد عالم اسلام شد و در قرن سوم هجری بود که تحصیل فلسفه نظری شیوع یافت. فارابی در نیمه اول قرن چهارم ظهور کرد و فلسفه را با اسلوب فکری خویش رونق بخشید. فلسفه در میان مسلمانان در حال پیشروی بود تا جاییکه در قرن پنجم به واسطه ظهور حکیم ابوعلی سینا به درجه کمال خود رسید. فلسفه که در قرن سوم رواج گرفته و در قرن چهارم با فارابی و شاگردانش پرورش یافته بود در قرن پنجم به برکت وجود ابن سینا و گسترش افکار و تألیفات او به اوج رسید. فقها در برابر فلاسفه قرار گرفتند. استدلال‌های عقلی فلاسفه متدینینی را که به اصول نقلی بسنده کرده بودند در مقام مناظره عاجز می‌ساخت. هر قدر اصول فلسفه استوارتر و علوم عقلی بیشتر رواج می‌یافت، احتمال به خطر افتادن دین نزد فقها افزون‌تر می‌شد. در قرن چهارم و پنجم هجری که دوران رشد و کمال فلسفه بود انتساب این علم به زعم عامه مسلمانان با کفر و الحاد مترادف دانسته می‌شد [۳۰]. شاید بدبینی تا این اندازه به فلاسفه بدین علت بوده که خاستگاه فلسفه یونان بوده و آن زمان در باور عمومی جامعه یونانیان مردمانی لامذهب تلقی می‌شدند که زندیق هستند و مذهب فیلسوفان دارند (مرجع [۱۱] به نقل از تاریخ بلعمی روایت می‌کند). دوران جدیدی آغاز شده بود که فیلسوفان و اصحاب منطق مرتد خوانده

می‌شدند، حتی ریاضیات و بالأخص هندسه مذموم تلقی می‌شد، و تدریس علوم عقلی در مدارس خراسان ممنوع شده بود، در مقابل فقها قدرتشان را تثبیت کرده بودند.

اولین ویژگی فلسفه سؤال و پرسشگری و دعوت به بیدار کردن عقل و به کار گرفتن آن است. عقل که به کار بیفتد پرسش می‌کند، پرسش که مطرح شود جستجوگری آغاز می‌شود، جستجو تأمل و تفکر را در پی می‌آورد. جرأت پرسشگری و چه بسا جرأت نقد کردن ارمغانی است که از علوم عقلی خاصه فلسفه حاصل می‌شود. همچنین تحصیل ریاضیات ذهن آدمی را با دلیل و برهان پرورش می‌دهد و جایی برای جزم‌اندیشی نمی‌گذارد، از این جهت است که قدامت تحصیل ریاضی و به خصوص هندسه را شرط لازم برای ورود به علوم عقلی و تحصیل فلسفه می‌دانستند. ولی کسانی بودند که با ریاضی مخالفت می‌ورزیدند؛ چرا؟ برای آنکه دست و پای فکر ایشان را می‌بندد، یعنی عنان را به دست خرافه و باورهای موهومی سبک‌سر نمی‌سپارد. البته کسانی هم اکنون هستند که دم از فلسفه می‌زنند و بویی از ریاضی به مشامشان نرسیده است. مع الأسف این قبیل فلسفه‌باغان به محض آنکه از اقامه دلیل و برهان عاجز می‌شوند خود را به فلسفه اشراقی و عرفان می‌بندند؛ حقا که نه این باشد نه آن باشد! مقام فلاسفه راستین ایضا عرفای حقیقی آن چنان والاست که چنین مدعیان معلوم‌الحالی نمی‌توانند خود را بر آن ببندند.

امام محمد غزالی، از بزرگان تصوف هم عصر خیام، در عین حال که به منطق روی خوش نشان می‌داد و همچنین ماهیت فلسفه و خردگرایی را دچار مشکل نمی‌دانست، اما مسلمانان را از فلسفه‌ورزی و آموزش ریاضی دور می‌داشت. او باور داشت که اگرچه مطالعه علوم عقلی و دقت در قضایای ریاضی و روشنی براهین آن آدمی را به تحسین ریاضیدانان و فلاسفه وا می‌دارد، اما خطر بزرگ علوم عقلی این است که این انتظار را به وجود می‌آورد که تمامی معلومات و نظرات در سایر مسائل به همین وضوح و دقت مسلم باشند، لذا سستی در عقاید دینی و باورهای مذهبی پدید می‌آید و چه بسا که شخصی را به وادی کفر هم بکشاند؛ به زعم او این زیان بزرگی است که از علوم ریاضی حاصل می‌شود [۱۷]. گرچه بعدها خود غزالی هم، علی‌رغم آنکه در مذمت فلسفه سخن‌ها گفته بود، از هجمه قشریون بی‌نصیب نماند به این خاطر که آموختن منطق را عیب نمی‌دانست. بگذریم از اینکه تهمت خواص و غوغای عوام او را ناچار می‌کند که از تدریس در نظامیه نیشابور استعفا دهد، حتی او را به بددینی منسوب کردند و مرتد خواندند و خواندن کتاب‌هایش را حرام شمردند و آنها را به آتش کشیدند [۱۷]، [۱۵].

قفطی در تاریخ الحکماء، حدود صد سال پس از مرگ خیام، متعرض او می‌شود و رباعیاتش را همچون مار خوش خط و خالی می‌داند که ظاهری فریبا و باطنی زهرآگین دارد [۱۷]، از اینرو صوفیان را هشدار می‌دهد که فریفته ظواهر اشعار خیام نشوند و آن را برحسب طریقت خویش تأویل نکنند و محافل خود

را با آن رونق نبخشند^{۲۴}. وی دربارهٔ خیام چنین می‌گوید [۲۲]: «عمر خیام، امام خراسان و علامهٔ زمان، علم یونانیان را می‌آموخت ... وی در نجوم و حکمت بی‌مانند بود و در این فنون به او مثل می‌زدند ... او را شعرهایی است رایج که نکته‌های پوشیده‌اش در پرده نمی‌ماند ... برخی از صوفیان متأخر بر برخی از ظواهر شعر او آگاه شده‌اند و آن را بر حسب طریقت خود تعبیر می‌کنند و در انجمن‌ها و خلوت خود از آن سخن می‌گویند، در حالیکه باطن آن شعرها مارهای گزنده‌ای است برای شریعت و پابندی است سنگین». این نوشته بیش از آنکه در ستایش خیام کوشیده باشد در نکوهش وی سخن رانده‌است. اینکه نویسنده تمامی دانش‌های خیام را با عنوان «علم یونانی» یاد می‌کند، بیشتر به طعنه‌ای تند و تیز می‌ماند و موضع او را در برابر خیام نشان می‌دهد، که حکایت از تقابل دین و فلسفه در نگرش نویسنده دارد، فی‌الواقع از نقطه‌نظر نویسنده فلسفه مقوله‌ای است که از بلاد بیگانه و لامذهبی چون یونان آمده و ارتباطی با شریعت ندارد. ذکر واژهٔ یونانی همراه با فلسفه غالباً از جانب مخالفان آن به قصد نکوهش و سرزنش فلاسفه مطرح می‌شده، چراکه اینان تقابلی میان «حکمت ایمانیان» و «حکمت یونانیان» می‌دیدند [۲۲]. گویی از نظر این جماعت عقل با ایمان جمع نمی‌شود، به دیگر سخن نمی‌شود هم دلی با ایمان داشت و هم ذهنی پرسشگر و خردورز. آیا حقیقتاً هر دو را نمی‌توان با هم داشت؟ البته که می‌توان داشت، دل و خرد نزاعی ندارند آنچه تقابل‌ساز است دینداری و خردورزی ماست. در واقع قفطی هم مانند بسیاری از افرادی که فلسفه را در مقابل شریعت یا تصوّف می‌انگاشتند و به چشم رقیب بدان نگاه می‌کردند، با تعبیر «علم یونانیان» به خیام فیلسوف گوشه و کنایه می‌زند. در ادامه نویسنده صوفیان را از اشعار خیام بر حذر می‌دارد، و هشدار می‌دهد که ایشان از روی بی‌اطلاعی از مقاصد خیام فیلسوف اشعار او را نُقل محافل خود می‌کنند، در حالیکه نباید از آبخشور فکری-فلسفی او غافل باشند و مبادا به اشتباه خود را با وی هم‌داستان پندارند. حُسن این نوشته در آن است که لااقل تصویری از جوّ فکری پیرامون خیام به دست می‌دهد، تصویری پُر تنش از اوضاع اندیشگی آن روزگار که نمایانگر تقابل فلسفه و تصوّف است. به گفتهٔ دکتر معصومی همدانی [۲۲]، اختلاف نظرها دربارهٔ خیام، که از همان زمان آغاز شده‌است، بیش از آنکه به جنگ دیرینه میان آزاداندیشی و تعصّب، یا جنگ میان سنت و مدرنیته که البته در زمان خیام هنوز آغاز نشده بود، مربوط شود، به گروه‌های فکری مختلف روزگار او و روابط میانشان، به خصوص روابط میان فیلسوفان و صوفیان، مربوط می‌شود. در این دوره نقدهای تندی متوجه خیام شد، اما چندی بعد فروکش کرد، بدین دلیل که نسبت میان فلسفه و تصوّف از قرن ششم هجری تدریجاً در حال تغییر بود، و آتش این

^{۲۴} در مجالس سماع که صوفیان برگزار می‌کردند مرسوم بود که اشعاری متناسب با حال و هوای مجلس، که معمولاً در قالب دوبیتی و رباعی بود، خوانده شود؛ آن زمان رباعیات خیام هم از جمله اشعار رایج محافل سماع بود.

نزاع تاریخی داشت رو به افول می‌رفت. نزدیکی فلسفه و تصوّف آغاز شده بود و در حال پیشروی بود. البته هنوز صوفیانی بودند که اقوال فلسفی را برنمی‌تافتند و همین‌طور فیلسوفانی بودند که احوال صوفیان را بهایی نمی‌دادند، اما کسانی هم بودند که همچون شیخ اشراق می‌کوشیدند در نظام فلسفی خود تعبیر صوفیانه بیابند یا همچون عین‌القضات همدانی در صدد آن بودند که گفتمان فلسفی را با تصوّف خویش هم‌صدا کنند [۲۲].

فی‌الواقع قفطی خیّام را هم‌راستا با صوفیان نمی‌بیند، و ایشان را بر حذر می‌دارد که اشعار هر کسی را در محافل خود نقل نکنند؛ اینجاست که تعرّض به خیّام در واقع تعرّض به فلاسفه است، که خیّام به نوعی نماینده این فرقه محسوب می‌شده است [۲۲]. این از همان نزاع دیرینه فیلسوفان و صوفیان نشأت می‌گیرد، اما این بار قرعه به نام خیّام افتاد، و چه دستاویزی بهتر از رباعیات که بتوان از طریق آن فیلسوفان را بدنام کرد و با برداشت سطحی و ظاهری از آن به این نتیجه رسید که فلسفه عاقبت خوشی ندارد و هرکس بدین راه و روش رود سرانجام به سرگشتگی و پیریشانی می‌رسد. شاید اگر این اشعار را کسی غیر از خیّام فیلسوف گفته بود، اینگونه متشرّعین و صوفیان بدان نمی‌تاختند، و از هر کرانه تیری روانه آن نمی‌کردند، خواه کارگر واقع شود یا خیر، و رباعیات خیّام قربانی این نزاع تاریخی نمی‌شد. آنجا هم که خیّام در رباعیات می‌گوید «دشمن به غلط گفت که من فلسفی‌ام» نشان از همین مضمون دارد که چون مقدّسین خشک‌اندیش فلاسفه را متّهم به کفر و بددینی می‌کردند او می‌خواهد به نحوی خود را از این نزاع دور بدارد، و حقاً که چه زیرکانه و رندانه با این رباعی خود را مصون می‌دارد. این هر دو مثال نشان می‌دهد که در نظر نجم‌الدین رازی و قفطی، که در فاصله زمانی کمتر از یک قرن پس از خیّام بودند، خیّام رباعی‌سرا همان خیّام فیلسوف بوده است.

۲.۴ خیّام در آینه تاریخ

خیّام از جمله اشخاصی است که تاریخ روایت‌های بس عجیب و ناسازگار در باب او دارد، در توصیف شخصیت خیّام از یک سو عده‌ای به ورطه افراط می‌افتند، تا جاییکه او را مادّی‌اندیش ضدّ دین می‌خوانند، و از سوی دیگر عده‌ای هم به وادی تفریط می‌لغزند، تا جاییکه او را صوفی تمام‌عیار می‌خوانند. البته شاید هم این افراط و تفریط بیش از آنکه در پی نمایاندن حقیقت خیّام باشد در پی واکنش به طرف مقابل باشد. مثلاً افراط صادق هدایت در ضدّ دین بودن خیّام [۲۶] موجب شد که مذهب‌یون در مقابل او جبهه بگیرند و برای اینکه دامن خیّام حکیم را از چنین آلودگی‌هایی پاک نگه دارند او را نه تنها فردی مؤمن و مسلمانی

راسخ خواندند، بلکه کار را به جایی رساندند که منجر به مطرح شدن فرضیه دو خیام گردید (همچون محمد محیط طباطبائی [۱۹]). هرچند ممکن است ماجرا برعکس هم باشد، یعنی افراط خود هدایت در نشان دادن چهره خیام ضد دین فی الواقع واکنشی به هواداران نظریه خیام صوفی بوده باشد (همچون جی لی نیکلاس، کنسول فرانسه در رشت که با زبان فارسی به خوبی آشنایی داشت و تحت تأثیر درویش دوره ناصری تهران قرار گرفته بود، ترجمه فرانسوی رباعیات خیام را اندکی پس از ترجمه فیتزجرالد انجام داد و خیام را صوفی قلمداد کرد [۱۱]). الله اعلم؛ گویی هر کس بیش از آنکه در سودای کشف حقیقت خیام حکیم باشد در سودای آن است که او را هم عقیده و نزدیک به مشرب فکری خود نشان دهد. بینوا خیام که در این کشمکش تاریخی چه نام‌ها و لقب‌ها که نگرفته و چه مذهب‌ها و مسلک‌ها که عوض نکرده! به این می‌اندیشم که اگر حکیم نیشابور زنده بود و این اظهارنظرات درباره خویش را می‌شنید چه جوابی می‌داد؟ به گمانم نیشخندی فیلسوفانه می‌زد، چه بسا نگاهی عاقل اندر سفیه می‌انداخت، و رندانه می‌گفت «ای بی‌خیران راه نه آن است و نه این!» و البته مخاطبین هم با این جواب مختصر و مفید باید حساب کار دستشان بیاید و فهم سخن کنند که عالیجناب خیام عادت به زیاده‌گویی ندارد.

رباعیات خیام را به گونه‌های مختلف نگریسته‌اند و تعبیر کرده‌اند، فی الواقع هر چشمی همانی را می‌بیند که می‌جوید؛ طالب هر چیز ای یار رشید، جز همان چیزی که می‌جوید ندید. از اینروست که همگان برای خود از خیام تصویری دارند: برخی از متشرعین اشعار او را کفرآمیز خوانده و برچسب بددینی و حتی ارتداد به او زده‌اند؛ برخی صوفیان اشعارش را صوفیانه قلمداد کرده و او را عارف واصل می‌دانند؛ برخی فلاسفه از مراتب کمال عقل و اندیشه‌های بلند او می‌گویند و برخی دیگر او را متفکری حیران و سرگردان می‌دانند؛ برخی از پیروان مکتب اپیکوریسم و آن دسته از افراد که در زندگی صرفاً به خوشی‌های ظاهری می‌اندیشند او را همانند خود و چه بسا سخنگوی نظام فکری خویش می‌پندارند^{۲۵}؛ گروهی او را اندیشمندی مسلمان و معتقد می‌شمارند و عامه مردم او را به شاعری میخواره شهره می‌دانند. عجب تعبیرات ضد و نقیضی! تبارک‌الله از این فتنه‌ها که در سر ماست! وانگهی این تعابیر ضد و نقیض، فارغ از صحت و سقم‌شان، بر یک مطلب گواهی می‌دهند و آن رند بودن حکیم خیام است؛ چراکه ویژگی بارز رند عدم تعلق و چندپهلوی سخن گفتن است، به گونه‌ای که هر کس سیمای خود را در آیین کلام او تواند دید، و راهی برای ددرس‌سازی معاندان حقیقت به جای نمی‌گذارد.

البته در این جدال تاریخی کسانی هم هستند که به کلی منکر شاعری خیام شدند و او را سراینده

^{۲۵} همچنین آثاری که به زبان‌های دیگر به عنوان ترجمه رباعیات خیام منتشر شد، به ویژه ترجمه فیتزجرالد، به شائبه متأثر بودن خیام از فلسفه اپیکور دامن زد.

رباعیات نمی‌دانند، در واقع اینان قائل به وجود دو خیام هستند: یکی خیام حکیم و دانشمند و دیگری خیام شاعر، که هیچ‌گونه ارتباطی با هم نداشتند و تنها در نام مشترک بودند. استدلال اینان تناقض میان رسالات فلسفی و رباعیات خیام است؛ اگرچه رسالات اغلب مربوط به دوران جوانی او تا چهل سالگی است در حالیکه رباعیات را در طول عمر سروده‌است [۱۳]. ما را چه شده است که خردگرایی و تعقل با خوش‌باشی و شادکامگی در نظرمان این اندازه دور و بیگانه می‌نماید تا جاییکه منکر خیام شاعر شده‌ایم؟ چرا خیام نتواند در یک وجه فیلسوفی خردگرا و ریاضیدانی برجسته باشد و در وجهی دیگر شاعری خوش‌باش و طربناک؟ آری می‌شود که این‌ها همه متعلق به یک نفر باشد، یک نفری که ذهنی پویا و جستجوگر داشته، چراکه او آزاداندیشی دل‌آگاه و روشن‌بین بوده نه متعصبی تنگ‌نظر و خشک‌اندیش [۱۳]. اگرچه افراد چندوجهی خاصه در زمانه ما آن‌چنان کمیابند که در جستجویشان باید به اساطیر سر زد، اما جای شگفتی نیست که روزگاری در این سرزمین حکیمی می‌زیسته که قلّه‌های مرتفع دانش زمان خود را درنور دیده و در عین حال صاحب اندیشه‌های رندانه و شادخورانه بوده‌است. استدلال بر اساس تناقض میان رسالات و رباعیات به هیچ‌روی قابل قبول نیست، چراکه اساساً عالم و ساحت شعر و شاعری با عالم و ساحت فلسفه و ریاضیات متفاوت است؛ یکی منطقی و برهان به کار می‌بندد و دیگری ذوق و قریحه، هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد، و دلیلی بر نفی و ردّ رباعیات از جانب فیلسوفی چون خیام نیست. از این گذشته، مقایسه رباعیات خیام با رساله‌های فلسفی و ریاضی‌اش نیز، قیاسی مع‌الفارق است؛ چراکه خیام در رسائل علمی‌اش در مقام تبیین مسائل علمی و مباحث فلسفی ایستاده اما در میدان رباعی با زبان شاعرانه سخن می‌گوید نه زبان متقن علمی، و در ساحت شعر صدق و کذب علمی و استدلال‌های منطقی به کار نمی‌آید [۲۴]. آنچه حائز اهمیت است درک تفاوت ماهوی عالم شعر و عالم علم است و اینکه هر یک زبان خاص خود را می‌طلبند. اگر هم پرسشی در شعر خیام مطرح می‌شود در ساحت علم نیست که به دنبال استدلال منطقی و برهان قطعی باشد. اگرچه رباعیاتی از خیام که محتوای پرسشگرانه دارند از همان ابتدا نقدهای تند و تیزی را به سوی او روانه کردند و منجر شدند که برچسب‌های گونه‌گونی به او زده شود، اما این دست رباعیات جزو قدیمی‌ترین اشعاری به حساب می‌آیند که در منابع کهن به خیام نسبت داده شده‌اند [۲۴]، چراکه منعکس‌کننده ژرفای اندیشه‌های فلسفی او هستند.

۳.۴ سیمای راستین خیام

این چهره افسانه‌ای خیام است که از رباعیاتش بر او بسته‌اند، شاید هم می‌بایست همه این افسانه‌پردازی‌ها را معذور داشت که چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند. این تعبیرات و تأویلات گاهاً ضد و نقیض موجب شده تا چهره راستین خیام در هاله‌ای از ابرهای ابهام پنهان شود. با وجود همه کتاب‌ها و مقالات عریض و طویل، خیام حکیم هنوز ناشناس است. البته که پیر نیشابور رندتر از آن است که نقاب از چهره بردارد، با این حال باید خواست خود را مولاناوار از او طلب کرد «بگشا نقاب از رخ که رخ تو است فرخ، تو روا مبین که با تو ز پس نقاب گویم».

برای آنکه تصویری از سیمای راستین خیام به دست آید نباید و نشاید که نگاهی تک‌بُعدی به او داشته باشیم و صرفاً رباعیات را محلّ داوری شخصیت شامخ او قرار دهیم، که ما با نادره‌ای مواجهیم که در چندین بُعد سرآمد زمان خویش بوده‌است. عناوین گونه‌گون حکیم-فیلسوف-ریاضیدان-منجم-شیخ-حجّة‌الحق-علامه دوران-نادره فلک-امام خراسان-شاعر نشان از شخصیت چندبُعدی او دارد، شخصیتی که اندیشه‌های فلسفی، حکمی، دم‌غنیمت‌شماری، خوش‌باشانه و رندانه او شهره آفاق است. لذا صورت حقیقی خیام از پرده اساطیر بیرون نمی‌آید مگر آنکه تمامی آثار و اندیشه‌هایش به دقت واکاوی شود، البته مختصات تاریخی و جغرافیایی او را نیز نبایست از نظر دور داشت، مع‌الوصف بر آستان او مشکل توان رسید. همچنین باید اضافه کرد که مخفی ماندن و از بین رفتن بخشی از آثار خیام و مدارک ارجاع داده به او در گذر زمان باعث دشواری و پیچیدگی دوچندان در شناسایی حقیقت شخصیت وی شده‌است.

آنچه مسلم است این است که خیام حکیمی بود واقع‌بین که ما را از جام حکمت و طرب خود نشاناند. مسلمان سنتی متعبد و مقلد صرف نبود هرچند اسلام را به کار می‌بست و دل در گروی شریعت داشت؛ صوفی مؤدب به آداب تصوف نبود هرچند که با آن نزاعی نداشت؛ دانشمند صرف نبود هرچند که هرگز دلش از علم محروم نشد؛ فیلسوف کلامی و جدلی نبود هرچند که تفکر و تفلسف خصیصه بارز او بود. آزادگونه مردی بود که در چندین بُعد به رشد و شکوفایی رسید، منتها خود را محدود و محصور به یکی نکرد، بال و پر اندیشه را رها ساخت تا به هر آشیان پر بکشد و نصیب خویش را برآید.

خیام رباعی‌سرا همان خیام فیلسوف است؛ هرچند آنچه از فلسفه خیام به ما رسیده با مضمون پاره‌ای از رباعیات او هم‌خوانی دارد، اما قدر مسلم آن است که خیام شاعر در رباعیات عیناً همان مطالبی که خیام فیلسوف در رسالات فلسفی مطرح کرده را نمی‌گوید. وانگهی نباید هم این‌طور باشد، چه حاجت است که حکیم کم‌گوی و گزیده‌گویی چون خیام تکرار مکررات کند، چه بسا جناب حکیم زبان فلسفه را برای بیان

مطالبی در خور ندانسته‌اند و زبان شعر آن هم قالب رباعی را برگزیده‌اند. حقیقت هرچه که باشد، نمی‌تواند اندیشه‌های خیّام را انکار یا تحریف کند، اندیشه‌هایی که در طول تاریخ در حافظهٔ جمعی ملت ایران خواهد ماند و علی‌الدوام در ذهن و زبان مردم جریان دارد. رباعیات خیّام در خلوت و جلوت هم‌نشین ماست. سروده‌هایش از هزار سال پیش می‌آید اما گویی وصف‌الحال همین روزگار و همین مردمان امروزی است. عشّاق خیّام در همهٔ زمان‌ها سرتاسر جهان هستند. به راستی که اندیشهٔ خیّامی یک اندیشهٔ جهانی و همگانی است، اندیشه‌ای که عصارهٔ قرن‌ها تفکرات و تأملات بشر برای چاره‌جویی و یافتن راهکار در برابر ناملائیات و بازی‌های روزگار است، و سخن‌سرایان و اندیشمندان جهان هریک به گونه‌ای آن را در ذهن پرورانده‌اند و به زبان رانده‌اند. خیّام حکیم چه خوش پادزهری عرضه می‌کند:

می خور، مخور اندوه که فرمود حکیم غم‌های جهان چو زهر و تریاقش می

۵ جرعهٔ پایانی: من بی می ناب زیستن نتوانم

شاید هیچ‌کس به اندازهٔ ما ریاضیون از خواندن رباعیات خیّام محظوظ نشود. تا کی معطل ادیبان و پژوهندگان علوم انسانی نشست‌های تا آن‌ها از طعم بادهٔ ناب حکیم برایت بگویند؟! به نام ما و به کام آن‌ها؟! مگر نه اینکه توی ریاضی‌کار بایستی به ساختار ذهنی خیّام نزدیک‌تر باشی تا جماعتی که از دور دستی بر ریاضیات دارند. تویی که به پیچیده‌ترین و صعب‌ناک‌ترین مسائل فکر می‌کنی، تویی که خردورزی در وجودت نهادینه شده، تویی که در نتیجهٔ همین خردورزی به چنان ایمان بلندی دست یافته‌ای که تعصب و خشک‌اندیشی در آن راه ندارد. پس خود همّت کن و چون زائری مشتاقانه در طلب اندیشه‌های نغز او باش، خودت مزه کن تا عمق جان مشعوف شوی. معطل چه هستی؟ همه اسباب فراهم است؛ ساقی ظریف و باده لطیف و زمان شریف، مجلس چو چرخ روشن و دلدار مهوش است. باید یک ریاضی‌کار باشی، با طبعی سرخوشانه و قریحه‌ای شاعرانه، تا بتوانی طعم بادهٔ ناب حکیم را عمیقاً درک کنی؛ بادهٔ نابی که به گفتهٔ خویش

من بی می ناب زیستن نتوانم بی باده کشید بار تن نتوانم
من بندهٔ آن دم که ساقی گوید یک جام دگر بگیر و من نتوانم

یک دست جامِ طرب و یک دست جعدِ خرد می‌تواند سرخوشانه‌ای اندیشناک چونان ضیافت خیّام را آرزو کند؛ هر یک از این دو دست نباشد آرزو محال می‌شود. گویی خیّام سعدی‌وار فرا می‌خواندت: «مکن

بیگانگی با ما چو دانستی که از مایی».

در لحظات پایانی، اکنون که این سطور را می‌نویسم، کتاب کوچک رباعیات خیّام به تصحیح مرحوم محمدعلی فروغی و مصوّر به نگاره‌های محمد تجویدی پیش چشمانم است. کتابی که اوّل بار در ده سالگی از کتابخانه پدری، در بین هزاران کتاب دیگر، خودش را به رخ کشید و آن‌چنان جذب کرد که یکباره از سر به ته خواندمش؛ اگرچه که از عوامل جذب من تصویرهای شورانگیز آن بود. حقّاً که محمد تجویدی تجسّمات خیال خود را به اندیشناکی رباعیات خیّام به نحو طنازانه‌ای گره زده‌است. از رادیو خیّام خوانی علیرضا قربانی با نوای کمانچه کیهان کلهر طنین‌انداز شده. شور و مستی خیّام از زخمه‌های کلهر به کمانچه شنیدنی‌تر است؛ کلهر آن‌چنان کمانچه را می‌نوازد که به قول بهرام بیضایی کلهر کمانچه را می‌نوازد یا کمانچه کلهر را؟! و چه کسی شوریده‌جان‌تر از کلهر که بتواند چنین باشکوه غلغله رباعیات حکیم نیشابور را به گوش جان برساند. چه بزمی در جهان باشکوه‌تر از این می‌تواند باشد: رباعیات خیّام، کمانچه کلهر، آواز قربانی و نگاره‌های تجویدی، همه یکجا جمعند؛ و این لابد به گلعداری می‌ماند که اگر تنها سهم ما از گلستان جهان همین باشد به قول خواجه حافظ ما را بس است.

هنوز هزاران حرف نگفته از خیّام باقی است، که حسب‌الحال او را به صد دفتر نشاید گفتن و نوشتن؛ به قول شیخ اجل «نه حسنت آخری دارد، نه من را سخن پایان». امید که این گفتار چشم و دل خیّام‌دوستان را اندکی بیش از پیش روشن کرده باشد، و مقبول طبع مردم صاحب‌نظر افتد.

در پایان این مقال گفتنی است که نگارنده با شور و علاقه زایدالوصفی این سطور را به تحریر درآورده، که به فرموده عین القضاة همدانی، شاگرد خیّام^{۲۶}، «هر کاتب که نه دل بُود بی‌خبر است»، و از این پرسه‌ای که با خوانندگان فاضل در باغ طرب اندیشناک خیّام زده جدّاً خشنود است. البتّه از اینکه جسارت کرده و به جای پژوهندگان ادبیات به جنبه شاعری خیّام نیز پرداخته طبعاً عذرخواه است؛ امّا هرچه نباشد ما ریاضیون ایران‌زمین از تبار خیّام ریاضیدانیم، میراث‌داران اندیشه‌های خیّامیم. همان‌طور که خیّام از طرفی سلطان رباعی‌سرای است و از طرف دیگر سردمدار خردورزی است، ما هم ریاضیون این آب و خاکیم، که اگرچه ذهنمان ریاضی می‌ورزد لیکن روحمان از دیرباز با ادبیات فارسی به‌ویژه شعر و شاعری مأنوس بوده‌است، پس به قول مولانا «ما را به چشم سر ببین».

من که بیشتر دل در گروی ادبیات عرفانی و قافله‌سالار آن مولانا داشتم تصوّر نمی‌کردم چنان حسّ نزدیکی عجیبی به حکیم نیشابور داشته باشم. چرا که نشود عشق عارفانه مولانا را با حکمت و رندی خیّام درآمیزیم؛ زهی سعادت و دولت که هر دو تا باشند! اینک جایی است که به رغم مدعیان، شعر‌رندانه گفتنم

^{۲۶} ابوالحسن بیهقی از عین القضاة همدانی در جرگه شاگردان خیّام نام برده‌است.

هوس است؛ اما چه بگویم که هرچه بگویم حقاً که استاد محمدرضا شفیعی کدکنی، همشهری خیام، در
کوچه‌باغ‌های نیشابور، پیمان‌های دوباره را بسی خوشتر سروده [۱۶]:

میخانه کدّام حریفی؟
پیمان‌های دوباره
از آن باده زلال
این جمع تشنگان و خماران را
خواهد بخشید؟
زین باده‌ای که محتسب شهر
در کوچه می‌فروشد و ارزان
غیر از خمار هیچ نخواهی دید
من تشنه کام ساغر آن باده‌ام
کز جرعه‌ای
ویران کند
دوباره بسازد

مراجع

- [۱] ابن الرسول، سید محمد رضا، اشعار عربی خیّام، فرهنگ، بهار ۱۳۸۴، شماره ۵۴-۵۳، صفحه ۲۵۱-۱۷۷.
- [۲] اسلامی ندوشن، محمدعلی، خیّام و درد روشن‌بینی، سخنرانی ایراد شده در کنگره خیّام در نیشابور، فصلنامه هستی، تابستان ۱۳۷۹.
- [۳] اسلامی ندوشن، محمدعلی، خاطره خیّام، کتاب‌ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۸۳، ۱۳۸۳، صفحه ۳۸-۴۷.
- [۴] آقایانی چاوشی، جعفر، خیّام و هندسه‌های ناقلیدسی، فرهنگ، شماره ۳۹ و ۴۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۰، صفحه ۱۸۹-۱۴۱.
- [۵] آقایانی چاوشی، جعفر، حکیم عمر خیّام نظریه‌پرداز معادلات درجه سوّم، فرهنگ، شماره ۵۳ و ۵۴، بهار و تابستان ۱۳۸۴، صفحه ۱۷-۱.
- [۶] تابش، یحیی، مفهوم اعداد حقیقی نزد حکیم عمر خیّام، فرهنگ، شماره ۵۳ و ۵۴، بهار و تابستان ۱۳۸۴، صفحه ۲۴-۱۹.
- [۷] جمشیدنژاد اول، غلامرضا، سخنی درباره رساله فی الوجود از حکیم عمر بن ابراهیم خیّام، فرهنگ، بهار تا زمستان ۱۳۷۸، شماره ۳۲-۲۹، صفحه ۱۳۰-۸۵.
- [۸] حبیبی، نجفقلی، خطبه توحیدیه ابن سینا و ترجمه آن از حکیم عمر خیّام، جاویدان خرد، دوره جدید، شماره ۱۸، بهار ۱۳۹۰، صفحه ۱۰۱-۸۳.
- [۹] خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی، منشآت خاقانی، به تصحیح محمد روشن، چاپ اول، دانشگاه تهران، ۱۳۴۹؛ چاپ دوم، فرزانه، ۱۳۶۲.
- [۱۰] خیّام نیشابوری، غیاث‌الدین ابوالفتح عمر بن ابراهیم، رباعیات خیّام، با تصحیح و مقدمه و حواشی محمدعلی فروغی و قاسم غنی، ویرایش جدید همراه با ترجمه انگلیسی فیتزجرالد، به کوشش بهاء‌الدین خرّمشاهی، انتشارات ناهید، چاپ هفتم، ۱۳۹۹.

- [۱۱] خیّام، مسعود، خیّام و ترانه‌ها، انتشارات نگاه، ۱۳۹۷.
- [۱۲] دشتی، علی، دمی با خیّام، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.
- [۱۳] ذکاوتی قراگزلو، علیرضا، خیّام حکیم ریاضیدان همان خیّام شاعر است، گلچرخ، اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۸، شماره ۲۱، صفحه ۷-۸.
- [۱۴] رازی، نجم‌الدین، مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- [۱۵] زرین‌کوب، عبدالحسین، با کاروان حُلّه (مجموعه نقد ادبی)، انتشارات علمی، چاپ هجدهم، ۱۳۹۹.
- [۱۶] شفیع کدکنی، محمدرضا، در کوچه باغ‌های نیشابور (مجموعه شعر)، انتشارات سخن، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۹.
- [۱۷] شهریاری، پرویز، منطق ریاضی و رباعیات خیّام، زیباشناخت، شماره ۲ و ۳، بهار و تابستان ۱۳۷۹، صفحه ۷۷-۹۲.
- [۱۸] قربانی، ابوالقاسم، نکته‌هایی از تاریخ ریاضیات در ایران: مثلث حسابی خیّام (یا پاسکال؟)، دستور دو جمله‌ای خیّام (یا نیوتون؟)، سخن، ۱۳۳۸، شماره ۱۰، صفحه ۱۱۰۵-۱۰۹۷.
- [۱۹] محیط طباطبائی، محمد، خیّامی یا خیّام، انتشارات ققنوس، ۱۳۷۰.
- [۲۰] مصاحب، غلامحسین، حکیم عمر خیّام به عنوان عالم جبر، انجمن آثار ملی، ۱۳۳۹.
- [۲۱] مصاحب، غلامحسین، جبر و مقابله خیّام، کتابخانه ملی، ۱۳۱۷.
- [۲۲] معصومی همدانی، حسین، خیّام در میان فیلسوفان و صوفیان، نگاه نو، شماره ۱۱۳، بهار ۱۳۹۶، صفحه ۱۱۱-۱۳۴.
- [۲۳] میرافضلی، سید علی، رباعیات خیّام در منابع کهن، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۲.

- [۲۴] میرافضلی، سید علی، رباعیات خیّام و خیّامانه‌های پارسی، انتشارات سخن، تهران، چاپ دوم، ۱۴۰۰.
- [۲۵] نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی، چهار مقاله، تصحیح علامه محمد قزوینی، به کوشش محمد معین، چاپ هشتم، انتشارات جامی، ۱۳۸۹.
- [۲۶] هدایت، صادق، ترانه‌های خیّام، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۴۲.
- [۲۷] هشترودی، محسن، خیّام ریاضیدان شاعر یا شاعر ریاضیدان، مجله دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران، شماره ۳، ۱۳۴۲، صفحه ۳۱۰-۳۰۳.
- [۲۸] همایی، جلال‌الدین، خیّامی‌نامه، چاپ اول، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۶؛ چاپ دوم، انتشارات سخن، ۱۳۹۴.
- [۲۹] همایی، جلال‌الدین، طربخانه (رباعیات خیّام)، چاپ اول، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۲؛ چاپ دوم، به اهتمام یار احمد رشیدی، مؤسسه نشر هما، ۱۳۶۷.
- [۳۰] همایی، جلال‌الدین، غزالی‌نامه، کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۲.
- [۳۱] یکانی، اسماعیل، نادره ایام حکیم عمر خیّام و رباعیات او، نشر انجمن آثار ملی، چاپ بهمن، ۱۳۴۲.
- [۳۲] یوسفی، غلامحسین، یک دم میان دو عدم، ایران‌شناسی، شماره ۸، زمستان ۱۳۶۹، صفحه ۷۰۸-۷۲۳.

[۳۳] Colin A. Ronan, *The Cambridge Illustrated History of the World's Science*. Cambridge University Press and Newnes Books, ۱۹۸۳.

[۳۴] B. A. Rosenfeld, *A History of non-Euclidean Geometry*. Springer-Verlag, New York Berlin Heidelberg London Paris Tokyo, ۱۹۸۸.

- [۳۵] George Sarton. *Introduction to the History of Science* (volume I: from Homer to Omar Khayyam), Carnegie Institution of Washington Publication, Baltimore: Williams and Wilkins Company, ۱۹۲۷.
- [۳۶] Bartel L. van der Waerden. *A History of Algebra* (from al-Khwarizmi to Emmy Noether), Springer-Verlag, Berlin, ۱۹۸۵.